

نقدی بر رویکرد طبری در کتمان و تحریف فضائل اهل بیت علیهم السلام در دو اثر تاریخی و تفسیری خویش

[مرتضی فرجپور*]

۲۳۹

■ چکیده:

ابوجعفر محمد بن جریر طبری مورخ و مفسر مشهور قرن سوم و از علمای عامه است. در این مقاله بخشی از شواهد روشن اعتماد او به راویان غیر معتمد از سویی و کتمان و تحریف وقایع تاریخی از سوی دیگر به همراه برخی از کاستی‌های محتوایی و عقیدتی، در دو اثر تاریخی و تفسیری وی (تاریخ الأمم و الملوک و جامع البیان عن تأویل آی القرآن)، مرور می‌شود. در ضمن به معرفی شخصیت و عقاید خاص طبری نیز خواهیم پرداخت.

کلید واژه‌ها: طبری، محمد بن جریر؛ جامع البیان (کتاب)؛ تاریخ الأمم (کتاب)؛ تحری و کتمان؛ اسرائیلیات؛ سلب اعتماد از منقولات طبری.

* استاد و محقق حوزه علمیه قم (با تشکر از آقای حامد فرج‌پور که عهده‌دار تنظیم این نوشته بوده است).

مقدمه

کتاب‌های تاریخ الأمم و الملوک و جامع البیان عن تأویل آی القرآن نوشته محمد بن جریر طبری در عین حالی که از متون قدیمی تألیف شده در دو رشته علمی تاریخ و تفسیر می‌باشند، از کاستی‌های مهم روش‌شناختی و محتوایی برخوردارند. اعتماد به گزارشگران و راویان غیر معتمد و کتمان حقایق تاریخی به ویژه در مباحث مربوط به فضائل و شؤون اهل بیت علیهم‌السلام از مهم‌ترین آسیب‌های روش‌شناختی دو اثر تاریخی و تفسیری مذکور است. پیش‌تر، علامه عسکری در آثار خود، از جمله نقش‌نامه در احیاء دین به مسأله کتمان و تحریف در دین و از جمله روایات گزارش‌کننده تفسیر قرآن پرداخته است. علامه سید جعفر مرتضی عاملی نیز، در اثر پژوهشی خویش با نام الصحیح من سیرة النبی الأعظم به موارد متعددی از کاستی‌های گزارشات تاریخی و تفسیری اهل سنت پرداخته است. اهمیت پرداختن به این مطلب از آن روست که موجب سلب اعتماد از عمده مکتوبات عامه می‌شود.

۱- شخصیت‌شناسی

محمد بن جریر بن یزید بن خالد بن کثیر طبری (۲۲۴ - ۳۱۰ق) متولد آمل طبرستان از مشاهیر علمای مکتب خلفاء در رشته تاریخ و تفسیر است. او در فقه ابتداء پیرو شافعی بود و در نهایت مذهب مستقلی برای خود برگزید و اتباع و مقلدینی نیز یافت. با کمال تأسف طبری در نقل اخبار و تفسیر آیات سوگیری‌های شدیدی در دفاع از مکتب خلفاء از خود روا دانسته است. این سوگیری‌های تاریخی و تفسیری در متن عقیده و اندیشه طبری معنادار می‌نماید. به عنوان نمونه شمس الدین ذهبی در سیر اعلام النبلاء به نقل از محمد بن علی بن سهل می‌نویسد:

در هنگام مذاکره‌ای که محمد بن جریر [طبری] با «صالح بن اعلم» داشت، صحبت از علی بن ابی‌طالب به میان آمد. در اثناء گفتگو طبری پرسید:
اگر کسی ابوبکر و عمر را پیشوای هدایت نداند حکمش چیست؟
او [صالح بن اعلم] گفت: [چنین شخصی] بدعت‌گذار است.
طبری [با تعجب] پرسید: بدعت‌گذار؟ بدعت‌گذار؟ بلکه چنین شخصی را باید کشت!

روشن است که وجود چنین پیش فرض‌های کلامی و عقیدتی چگونه می‌تواند تأثیری ژرف بر نقل‌گزینشی اخبار و روایات، حذف و ایصال‌های گزارش‌ها و روایات صدر اسلام و شأن نزول‌ها و تفاسیر قرآنی و همچنین در گزینش راویان و گزارش‌گران تاریخی داشته باشد. در ذیل این نوشتار برخی از دیدگاه‌های وی را درباره عقاید مهم دینی نقل کردیم تا فضای فکری طبری و اندیشه او درباره شخصیت رسول خدا ﷺ و سوگیری‌های افراطی او نسبت به دشمنان خاندان رسول خدا ﷺ و عصمت انبیاء و اسرائیلیات موجود در تفسیر او بیشتر روشن شود. اینک و پیش‌تر پس از بررسی منزلت طبری نزد اندیشمندان دو مکتب به بررسی آسیب‌های موجود در تاریخ و تفسیر او می‌پردازیم.

۱-۱ منزلت طبری نزد برخی از علمای مکتب خلفاء

پیش از بررسی دقیق آسیب‌های موجود در متون تألیفی طبری جایگاه او را در میان اصحاب و پیروان مکتب خلافت بررسی می‌کنیم تا ابهامی در جهت‌گیری‌های فکری و عقیدتی او و میزان اعتبار آثارش در میان مخالفین باقی نماند:

۱- خطیب بغدادی از جمله کسانی است که طبری و کتاب‌های تفسیر و تاریخ او را تمجید نموده است.^۱ او می‌نویسد: «[طبری] را کتابی است مشهور در تاریخ امم و ملوک و کتابی در تفسیر که هیچ کس مانند آن را تألیف نکرده است».^۲

۲- ابن خلدون در تمجید از طبری گوید: «... هو تاریخه الکبیر فإنه أوثق ما رأیناه فی ذلک وأبعد عن المطاعن والشبهه فی کبار الأمة من خیارهم وعدولهم من الصحابة والتابعین».^۳

۱. مرحوم سید بن طاووس راجع به خطیب بغدادی می‌فرماید: «او متظاهر به عداوت اهل بیت نبوت بود». (اقبال الأعمال، ص ۵۸۴).

در حالی که عداوت او با دودمان رسالت در حدی است که احادیث متواتر فریقین درباره آنان را با تمام جدیت تکذیب می‌کند؛ از جمله: درباره حدیث «مدینه العلم» می‌نویسد: «یحیی بن معین می‌گوید: این حدیث دروغی بی اساس است!!» (خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد ۲/۱۱-۲۰۵-۲۰۲).

خطیب بغدادی حرز بن عثمان را [که ذکرش سبّ مولی الموحدين ﷺ و وارونه نمودن احادیث متواتر بوده] سه بار توثیق نموده و گوید «ثقة ثقة ثقة». همان؛ ۲۶۹/۸.

۲. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ۲/۱۶۳.

۳. ابن خلدون فقه اهل بیت ﷺ را «فقهی شاذ و به دور از چارچوب اسلامی» معرفی می‌کند و به کنار زدن آن مباهات می‌کند. (ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ۴۴۶).

او از معاویه، مروان، بنی مروان و خلفای بنی عباس مجسمه عدالت ساخته و شک‌کننده در عدالت معاویه را

۳- ابن تیمیه نیز از ستایش کنندگان طبری است.^۱ او درباره تفسیر طبری چنین اظهار نظر می کند:

در میان تفاسیری که در دست مردم است، صحیح ترین آنها تفسیر محمد بن جریر طبری است؛ زیرا او گفته های سلف را با اسانید ثابت و صحیح یاد می کند و در این تفسیر بدعتی نیامده و از متهمین مانند مقاتل بن بکیر و کلبی نقل نمی کند.^۲

۴- سیوطی در طبقات المفسرین درباره طبری اظهار داشته است:

محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الطبری، الإمام أبو جعفر، رأس المفسرین علی الإطلاق، أحد الأئمة، جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه

«ملحد» می داند. «دیاربکری» نویسنده تاریخ خمیس با کمال بیگانه و دور بودنش از اهل بیت علیهم السلام و لید بن یزید مروانی را «زندیق فاسق» می نامد، ولی ابن خلدون ایشان را «خلفای عدول» معرفی می کند. (دیاربکری، حسین بن حسن، تاریخ الخمیس، ۳۲۰/۲).

ابن خلدون جنایات یزید را نیز توجیه نموده و معاویه را تنزیه می کند. با اینکه هوادار سرسخت معاویه «ابن حجر هبثی» در تطهیر الجنان می نویسد که معاویه می گفت: «لولا هوای فی یزید لرأیت قصدی»؛ اگر علقه ام به یزید نبود... (هبثی، ابن حجر، تطهیر الجنان، ۳۱).

۱. شاید قول به تجسیم از نقاط اشتراک موجب الفت میان طبری و ابن تیمیه باشد. ابن تیمیه طبق نقل مشهور در توصیف خدواند تعال از پله بالای منبرش به پله پائین آمده و گفت: خدا هم همین گونه از آسمان بالا به آسمان پائین می آید. (میلانی، سید علی، دراسات فی منهاج السنة، ۹۵-۹۶).

او عزاداری برای حضرت سید الشهداء علیه السلام را گناه کبیره بلکه کفر می شمارد. او در انکار بدیهیات تاریخی به در مرتبه ای است که نسبت به تاریخ کربلاء می نویسد: «از یزید به اهل بیت حسین علیهم السلام کوچک ترین آزار و اذیتی نرسیده است. (مختصر منهاج، ۳۵۰-۳۵۱).

او راجع به امام زمان علیه السلام می نویسد: «... فهو [حضرت مهدی علیه السلام] شرّ محض لا خیر فیه [العیاذ بالله] و خلق مثل هذا لیس من فعل الحکیم. (علامه میرحامد حسین، عبقات الانوار، مجلد حدیث ثقلین، ۱۰۵۳).

ابن تیمیه فتوا می دهد که بر عسکرین واجب است که از علمای عامه [مالک، ابوحنیفه، اوزاعی، احمد حنبل، بخاری و...] تعلم نموده و دین یاد بگیرند. (علامه میرحامد حسین، عبقات الانوار، مجلد حدیث ثقلین، ۱۰۵۰).

او می نویسد: «احدی از اهل علم و دانش تردید ندارد که علومی که پیش سفیان، زهری و... بوده، قابل قیاس با علم محمد بن علی و جعفر بن محمد نمی باشد نه از نظر کمی و نه از نظر کیفی»؛ یعنی علم سفیان و زهری ها به مراتب افزون تر و صحیح تر می باشد! (علامه میرحامد حسین، عبقات الانوار، مجلد حدیث ثقلین، ۱۰۴۳-۱۰۴۵).

دشمنی ابن تیمیه با دودمان رسالت در حدی است که عسقلانی می نویسد: «او در رد کلمات علامه به قدری تند رفته که گاهی منجر به تفتیق علی علیه السلام [شده است]!! (میلانی، سید علی، دراسات فی منهاج السنة، ۵۷۰ به نقل از لسان المیزان، ۳۹۰/۶ رقم ۹۳۸۲).

۲. ابن تیمیه، فتاوی، ۱۹۲/۲ به نقل از کتاب التفسیر و المفسرون؛ محمد حسین ذهبی، ۲۰۸/۱.

أحد من أهل عصره؛ فكان حافظاً لكتاب الله، بصيراً بالمعاني، فقيهاً في أحكام القرآن، عالماً بالسنن وطرقها صحيحها وسقيمها ناسخها ومنسوخها، عالماً بأحوال الصحابة والتابعين، بصيراً بأيام الناس وأخبارهم. أصله من أمل طبرستان طوف الأقاليم.

وسمع من أحمد بن منيع وأبي كريب وهناد بن السرى ويونس بن عبد الأعلى وخلائق.

روى عنه الطبراني وأحمد بن كامل وطائفة.

وله التصانيف العظيمة منها: تفسير القرآن وهو أجل التفاسير لم يؤلف مثله، كما ذكره العلماء قاطبة، منهم: النووى فى تهذيبه وذلك لأنه جمع فيه بين الرواية والدراية ولم يشاركه فى ذلك أحد لا قبله ولا بعده؛ ومنها تهذيب آثار، قال الخطيب: لم أر مثله فى معناه.

ومنها تاريخ الأمم وكتاب إختلاف العلماء وكتاب القراءات وكتاب أحكام شرائع الاسلام وهو مذهبه الذى اختاره وجوده واحتج له وكان أولاً شافعيًا، ثم انفرد بمذهب مستقل وأقويل واختيارات وله أتباع ومقلدون...^١

۵- ذهبى در تأکید بر تسنن طبرى و دفع شبهه شیعه بودن او می نویسد:

مسح پا [در وضوء] را به او نسبت داده اند، ولی من در کتب او چنین مطلبی را ندیده ام و حتی اگر ثابت شود که او فتوای به مسح پا هم می داده، باز این دلیلی [بر تشیع او] نخواهد بود، چرا که «ابن حزم» نیز - با آن که در ناصبی بودنش جای گفتگو نیست - قائل به مسح پا بوده است.^۲

۲-۱- نظر برخی از علمای شیعه درباره آثار طبری

علامه عسکری درباره نقش مخرب و ویرانگر تاریخ طبری و ابن هشام و کتاب بخاری می نویسد:

اینان [مستشرقین] به طور معمول در جستجوی نقاط ضعف در اسلام، پیامبر

۱. سیوطی، جلال الدین، طبقات المفسرین، ۸۳؛ دارالکتب العلمیه، بیروت.

۲. برکات درویش؛ شیخ زکریا، بحوث و دراسات، ۲۳۳؛ ابن ماجه، محمد بن یزید، السنن، ۱/رقم ۴۵۲۸ و ۴۶۰.

و سایر مقدسات هستند و متأسفانه آرزوی خویش را در پاره‌ای از روایات مکتب خلفاء یافته و البته بدون هیچ تردیدی به این گونه کتب که در رأس آنها تاریخ طبری و ابن هشام و صحیح بخاری است روی آورده‌اند.^۱

علامه همچنین بر این اعتقاد است که: «طبری تمام حقایق را وارونه جلوه داده است».^۲

علامه امینی بعد از اشاره به ترجمه و شرح حال بعضی از راویان تاریخ طبری می‌نویسد: این گونه مطالب پست و ساختگی، تاریخ ابن عساکر و تاریخ ابن اثیر و ابن کثیر و تاریخ ابن خلدون و ابی الفداء و همچنین کتب افراد دیگری را که کورکورانه دنباله رو طبری شده‌اند سیاه کرده است... آنانی که تصور نمودند آنچه طبری در تاریخش بافته است، حقیقت داشته و لذا تألیفات امروزی نیز پر از مطالب پوچی است که نتیجه دنباله‌روی هواهای نفسانی و برگرفته از این گونه تألیفات پست و بی‌هوده است.^۳

«قاضی زنگه زوری» نویسنده کتاب تشریح و محاکمه در حقوق آل محمد علیهم‌السلام، می‌نویسد: من طبری را محاکمه نموده و او را محکوم می‌کنم. آیا تاریخ آل محمد در زندگی مسلمانان به قدر طول و عرض «اوج بن عنق»^۴ دخالت نداشته است؟

با برخی از آراء اندیشمندان دو نحله درباره طبری و آثارش آشنا شدیم؛ اینک به بررسی تفصیلی آسیب‌های روشی و محتوایی دو اثر او و همچنین اندیشه و عقیده طبری که عمدتاً در قالب کتاب تفسیرش نقش بسته است می‌پردازیم. بی‌گمان تنقیص وی از سوی افرادی همچون علامه امینی و علامه عسکری مرتبط با برخی از مدارک و شواهد زیر بوده است:

۲- کتمان و تحریف؛ قانون عمومی

اهل تحقیق و کسانی که با تاریخ حدیث اهل سنت آشنایی دارند، می‌دانند که حدیث

۱. علامه عسکری، سیدمرتضی، نقش ائمه علیهم‌السلام در احیاء دین، ۳۴۸ درس هشتم.

۲. علامه عسکری، سیدمرتضی، نقش ائمه علیهم‌السلام در احیای دین، ۶.

۳. علامه امینی، عبدالحسین، الغدیر، ۳۲۸/۸؛ «وقد سَوَدت هاتیک المخاریق المختلفة صحائف تاریخ ابن عساکر وکامل ابن اثیر وبادیة ابن کثیر و تاریخ ابن خلدون و تاریخ ابی الفداء إلی کتب أناس آخرین اقتفوا أثر الطبري علی العمی».

۴. اوج بن عنق شخصیتی موهوم و افسانه‌ای است که طبری او را در زمان حضرت موسی علیه‌السلام ترسیم می‌کند. (طبری، ابن جریر، تاریخ، ۱۰۳/۱).

در دوران منع تدوین و با معیارهای ناعادلانه جرح و تعدیل و پس از عبور از کانال‌های صعب العبور در منابع عامه ثبت می‌شده است.^۱ خود این منابع نیز در طول تاریخ پیوسته مورد حذف و تحریف بوده‌اند. تا آنجا که اگر تحریفات واقع در احادیث مناقب و مطاعن جمع‌آوری شود حجم زیادی را به وجود خواهد آورد. شناخت و نقد و بررسی منابع و مصادر عامه که طبری در تاریخ و تفسیرش به آنها اعتماد نموده و داشتن تصویری صحیح از تاریخ حدیث نزد عامه، نشان دهنده قانون کتمان حقائق نزد نویسندگان عامه است. مرحوم علامه سیدعبدالحسین شرف الدین در تأیید این معنا می‌نویسد: «روش اکثر بزرگان اهل سنت بر کتمان این گونه امور است».^۲

برخی از نمونه‌های حکم به قانون حذف و کتمان از این قرارند:

۱- ابن بطه می‌نویسد:

این قانونی مقرر و مورد اتفاق امت [یعنی علماء عامه] است که خواندن، نوشتن، بازگو کردن و گوش دادن به وقایع صغیر، جمل، حدیث الدار و... ممنوع است.^۳

۱. بعد از وفات رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} تا اواسط قرن دوم هجری نقل و تدوین احادیث پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} در میان پیروان مکتب خلفاء ممنوع بود. این برهه از تاریخ به «دوران منع تدوین حدیث» معروف است. در دوره‌های بعد نیز مسائلی در جریان حدیث نگاری و تاریخ نویسی پیروان مکتب خلفاء پدید آمده است که موجب بازداشتن فرد محقق و منصف از اعتماد به کتب و منابع حدیثی و تاریخی عامه است. از جمله دلایل عدم اعتماد به این منابع این موارد است:

۱- مقابله سرسختانه از سوی خلفاء و همچنین حکام بنی امیه و بنی عباس با هر جریانی که کوچک‌ترین ندایی در دفاع از اهل بیت^{علیهم السلام} سر دهد.

۲- دستور حکام به احراق احادیث، منع نقل و تدوین حدیث، همزمان با پرداختن احادیث جعلی بسیار.

۳- مقابله هدفمند از سوی راویان، علماء و مؤلفین عامه با نقل فضائل و مقامات اهل بیت^{علیهم السلام} و آغشته بودن دست مؤلفین به تحریف.

۴- اعترافات صریح صحابه و علمای عامه به زوال اسلام نزد پیروان مکتب خلفاء.

۵- در همین راستا، برخی از علمای عامه برای برده‌پوشی بسیاری از حقائق که آنها را به سود خود نمی‌یافتند، به صراحت حکم به کتمان برخی وقایع مسلم تاریخ نموده‌اند تا جایی که این قضیه به قاعده‌ای مقرر بین اکثر مؤلفین عامه بدل گشته.

۶- هماهنگی رجالیون عامه در جرح و تضعیف راویان ناقل احادیث فضائل و مقامات اهل بیت^{علیهم السلام}.

۷- اعتماد رجالیون و مصنفین عامه به دشمنان امیرالمؤمنین^{علیه السلام} و همچنین مشهورین به کذب و جعل، در نقل احادیث بر خلاف قواعد رجالی خویش. جهت مطالعه راجع به اعتبار منابع مکتوب عامه رک: مقاله «نظرة سريعة في أصول مباني أبناء العامة في الجرح والتعديل» تراثنا، شماره ۱۰۵-۱۰۶ و مقاله «بررسی منابع کتاب اسلام شناسی شرعی» فصلنامه امامت پژوهی، شماره ۴، هر دو از نگارنده.

۲. «و ان کثیراً من شیوخ اهل السنه کانوا علی هذه الوتیره تکنمون کل ما کان من هذا القبیل.» علامه شرف الدین، عبدالرحمن، المراجعات، مراجعه ۲۲.

۳. عبدالزهراء مهدی، الهجوم علی بیت فاطمه^{علیهم السلام} ۴۸۲-۴۸۹.

بعد همو تعدادی از بزرگان قوم از جمله احمد بن حنبل، مالک بن انس، سفیان، ابن المنکدر و عده کثیری را نام می‌برد که همه بر این فتوا متفق القولند.^۱

۲- ابو حنیفه پیشوای حنفیان به اطرافیان خویش توصیه می‌نمود: مبدا حدیث «من کنت مولاه...» را نقل کرده و یا آن را بپذیرید.^۲

۳- غزالی دیگر عالم مکتب خلفاء به محدثین توصیه می‌کند: در نوشتن حدیث به مشهورات اکتفا نمائید... [تا آنجا که می‌نویسد] «و نباید آنچه در میان سلف [یعنی صحابه، از منازعات] به وجود آمده ذکر شود»!^۳ همو فتوا به حرمت نقل ماجرای شهادت امام حسین (علیه السلام) و هر آنچه از مشاجرات و دشمنی‌ها بین صحابه بوده، داده است.^۴

۴- ابن اعثم کوفی صاحب کتاب الفتح می‌نویسد: «... و بقیه مطالب را نمی‌نویسم مبدا به دست شیعه برسد و علیه ما احتجاج کنند»!^۵

۵- ذهبی به عنوان قاعده‌ای مقرر در کتمان حقایق می‌نویسد که مسائلی که باعث بدبینی به اصحاب می‌شود باید کتمان و بلکه نابود شود.^۶

۳- رویکرد طبری در کتمان و تحریف فضائل اهل بیت (علیهم السلام) در تاریخ

۱-۳- برخی از موارد کتمان حقایق

طبری در تاریخ خود در موارد متعددی اعتراف به کتمان حقایق می‌نماید:

- ۱- وقایع مربوط به اختلافات، مشاجرات و درگیری‌های میان ابوذر و عثمان. البته او صرفاً در بخش مربوط به روشن شدن مظلومیت ابوذر ساکت است و به جمله «کرهتُ ذکره» اکتفا می‌کند، اما در توجیه ستم‌های وارده بر او قلم فرسایی نموده است!
- ۲- او مسائل بسیار مهمی از تاریخ اسلام را که گاه نقش کلیدی در فهم و شناسایی حق و باطل دارد کتمان نموده و اصولاً اشاره‌ای هم به آنها ننموده است. همانند بازگو نکردن

۱. عبدالزهره مهدی، الهجوم علی بیت فاطمه (علیهم السلام) ص ۴۷۹ به نقل از الابانته، ص ۶۳ و ۶۴.

۲. شیخ مفید، محمدین محمد، امالی، مجلس سوم حدیث نهم.

۳. جمال الدین محمد، قواعد التحدیث، ۲۴۱.

۴. هبثمی، ابن حجر، صواعق المحرقه، ۲۲۳.

۵. طبری، عمادالدین، کامل بهائی، ۲/ ۹۰.

۶. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ترجمه شافعی، ۱۰/ ۹۲، چاپ دارالرساله؛ و ۸/ ۴۱۹ چاپ دارالفکر.

فجایع واقعه حرّه - که طی آن لشکریان یزید به مدت سه روز نوامیس مردم مدینه را هتک نموده و اسبها را در حرم رسول خدا ﷺ بستند.

۳- در مسائل مهم تاریخ امامان ﷺ از جمله شرح حال امام صادق، امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری و حضرت مهدی ﷺ است که طبری به هیچ وجه به ایشان حتی کوچک‌ترین اشاره‌ای هم ننموده، با اینکه بر هر مسلمانی روشن است که تاریخ زندگی این بزرگواران و کلمات دُرربار ایشان باعث روشنی دل‌ها و آموختن زندگی طیبه و راه و روش حیات با سعادت جامعه است.

طبری در تمام کتاب تاریخش، بیش از یک فراز به تاریخ زندگی امام هفتم ﷺ اختصاص نداده، و همه آنچه آورده است اینکه: «و فیها [سنه ۱۸۳ق] مات موسی بن جعفر بن محمد بیغداد!»

۲-۳- اعتماد به راویان غیر معتمد، مجهول و دروغ‌گو

یکی دیگر از اشکالات عمده در تاریخ‌نگاری طبری اعتماد به کذابیان است. به عنوان نمونه به تعدادی از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱-۲-۳- سیف بن عمر: طبری در نقل حوادث تاریخی بیش از هفتصد مورد از «سیف بن عمر» روایت نقل کرده است.^۱ شرح حال «سیف بن عمر» در منابع رجالی و نزد حدیث شناسان حتی عامی‌مذهب مشخص است. بعضی رجالیون عامه او را با عنوان «کذاب و ضاع متهم بالكفر و الزندقه» معرفی نموده‌اند.^۲

۲-۲-۳- محمد بن حمید رازی: طبری حدود چهارصد مورد از روایات این فرد بهره برده است. رجالیون عامه در شرح حال او به نقل از «بخاری» نوشته‌اند: «فیه نظر». نسائی گوید: «او ثقه و مورد اعتماد نیست». صالح جزری گوید: «کسی را در دروغ‌گویی حاذق‌تر و ماهرتر از او ندیده‌ام». ابن خراش گوید: «به خدا قسم که او دروغگو بود». ابوزرعه گوید: «او دروغگو بوده است». این افراد همه از رجالیون عامه می‌باشند.^۳

۱. علامه امینی، عبدالحسین، القدير، ۳۲۷/۸.

۲. علامه امینی، عبدالحسین، القدير، ۳۲۷/۸.

۳. مظفر، محمدحسن، الاقصاد عن احوال روات الصحاح، ۴۱۸-۴۱۷/۳؛ و خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد (۶۰/۳-۶۵) مشابه این مطالب را دارد.

۳-۲-۳- سلمة بن فضل: طبری حدود سیصد و هفتاد مورد از روایات او را نقل می‌کند. رجالیون عامه در شرح حال او به نقل از «بخاری» نوشته‌اند: «عنده مناکیر»؛ یعنی مطالب نادرستی نقل می‌کند. نسائی گوید: «در باره او مطالبی می‌گویند» (یعنی مورد ملامت و تضعیف است).^۱

۴-۲-۳- واقدی: طبری حدود چهارصد مورد از او روایت نقل می‌کند. مرحوم شیخ مفید؛^۲ علامه عمادالدین طبری مؤلف کامل بهائی^۳ و مرحوم علامه میر حامد حسین موسوی هندی^۴ «واقدی» را عثمانی مذهب یعنی از مخالفین امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از طرفداران افراطی عثمان خلیفه سوم، معرفی کرده‌اند. رجالیون عامه او را تضعیف نموده‌اند. از جمله «یحیی بن معین» می‌گوید: «او بیست هزار حدیث از قول پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) جعل نموده است». شافعی می‌گوید: «کتاب‌های واقدی همه پر از اکاذیب است». ابن راهویه می‌گوید: «از دیدگاه من او از کسانی است که حدیث جعل می‌نموده».^۵

۵-۲-۳- شعیب بن ابراهیم: طبری بیش از سیصد مورد از فردی به نام «شعیب بن ابراهیم» نقل حدیث نموده، در هیچ منبع رجالی توثیقی برای شعیب بن ابراهیم یافت نشده است. شعیب همچنین راوی احادیث سیف بن عمر «کذاب وضع» است.

۶-۲-۳- طلحة بن الأعمش: طبری دویست مورد از وی نقل کرده است؛ اما او در هیچ منبعی توثیق نشده است.

۷-۲-۳- مهلب بن عقبه: طبری شصت مورد از وی نقل کرده است؛ اما او در هیچ منبعی توثیق نشده است.

۸-۲-۳- بومعشر نجیح: حدود صد و سی مورد از وی نقل شده است. دانشمند بزرگ مرحوم «اسد حیدر» در مورد او می‌نویسد: «أکذب من تحت السماء».^۶

۹-۲-۳- عبدالله بن عمر: طبری در حدود نود مورد از او روایت نقل کرده است. درباره

۱. مظفر، محمدحسن، الافصاح عن احوال روات الصحاح، ۲/۲۲۲-۲۲۴.

۲. شیخ مفید، محمدبن محمد، الجمل، ۱۱۲.

۳. طبری، عمادالدین، کامل بهائی، ۲/۷ و ۴۰.

۴. المناوی، عبدالرئوف، فیض القدير، ۱۰۰.

۵. میلانی، سیدعلی، استخراج المرام، ۳/۶۴-۶۵.

۶. اسدحیدر، الإمام الصادق و المناهب الأربعة، ۱-۲۶۵/۲.

شناخت «عبدالله بن عمر» به اوائل مجلد دهم کتاب شریف الغدير مراجعه شود. ابن جوزی نیز او را از قول «ابن معین» و «ابن حبان» تضعیف نموده است.^۱

۱۰-۲-۳- شعبی: طبری حدود صد وسی مورد نیز از وی روایت نقل نموده است. مرحوم آیه الله خویی می نویسد: «او آیه شریفه ﴿من یؤت الحکمه فقد أوتی خیراً کثیراً﴾ را بر ترانه خواندن جوانی خوش سیما تطبیق می کرد».^۲

۱۱-۲-۳- عکرمه: طبری حدود ۷۰ مورد از او روایاتی آورده است. ذهبی در عین اینکه خود متهم به ناصبی بودن است عکرمه را ناصبی و از اباضیه معرفی کرده است.^۳

۱۲-۲-۳- قتاده: طبری در تاریخش حدود هفتاد گزارش از قتاده آورده است. رجالیون عامه در شرح حال او نوشته اند: «کان حاطب لیل».^۴ اشاره به اینکه احادیثی که او نقل می کند، چندان صحیح و سقیمش مشخص نبوده و بی ارزش است.

۱۳-۲-۳- کعب الأخبار: طبری حدود سی مورد از «کعب الأخبار» روایت دارد. در اینکه کعب الأخبار یهودی و متظاهر به اسلام بود و مطالب تحریف شده ای از تورات و انجیل را به نام روایات به مکتب مقدس اسلام خلط نموده است، شک و شبهه ای وجود ندارد و هر دو مکتب بر آن متفقند.

۱۴-۲-۳- بسر بن ارقطه: او نیز از دیگر روایانی است که طبری به روایات وی استناد کرده است. شرح حال او در تخریب بیواتات شیعه به دستور معاویه و قتل و غارت شیعیان در یمن و حجاز از مسلمات تاریخ اسلام است. نمونه ای از جنایات او کشتن دو طفل

۱. ابن جوزی، یوسف، العلیل المتناهیة، ۱۹۷/۱ چاپ لاهور.

۲. خوئی، سیدابوالقاسم، البیان چاپ اول، ۸-۱۰.

۳. برای ملاحظه شرح حال او به تعلیقه سوم از کتاب فاطمة الزهراء^{علیها السلام} مرحوم علامه امینی مراجعه شود؛ همچنین رک: تراننا، ۱۱۹/۱۳-۱۲۲.

۴. ذهبی، شمس الدین، میزان الاعتدال، ۳/۹۵. بالاترین نوع محو قرآن، تفسیر آن به دست غیر اهل آن امثال عکرمه است. به عنوان نمونه او مدعی است که آیه تطهیر مختص زنان پیامبر است! مفسرین عامه از جمله طبری و سیوطی ذیل آیه چهارم سوره تحریم معترفند که این دو نفر [عایشه و حفصه] علیه رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} پشتیبان همدیگر بودند که خدای متعال می فرماید: ﴿و ان تظاهرا علیه فان الله مولاة و جبریل و صالح المؤمنین﴾؛ اگر کسانی را که آیه تطهیر، ایشان را در اعلا ترین درجه تمجید و تنزیه می کند این چنین باشند که علیه سید انبیاء^{صلی الله علیه و آله} قیام کنند [حاشا از قرآن] در آن صورت تمجیدهای قرآن به هیچ نخواهند ارزید و این نمونه بارز محو قرآن خواهد بود. تفسیر طبری و تفسیر درالمنثور سیوطی و تحفه احوذی (شرح ترمذی) نیز از عکرمه این مطلب را نقل کرده اند.

۵. مظفر، محمدحسن، الافصاح عن احوال روات الصحاح، ۳/۳۵۵-۳۵۶.

عبداللّه بن عباس بر طبق بعضی نقل‌ها در آغوش مادرشان است. طبق نقلی پاهایشان را گرفته، سرشان را به دیوار کوبید و در اثر شدت این جنایت مادر این کودکان از دیدن این صحنه دیوانه شد.^۱ با اینهمه ابن حجر عسقلانی بدون اشاره به جنایات بُسر بن اراطة، او را مستجاب الدعوة نیز معرفی نموده است.^۲

۱۵-۲-۳- ابوهریره: طبری، حدود چهل روایت از ابوهریره دارد. هویت ابوهریره را با مناجاتش می‌توان سنجدید. او در حدود پنج هزار و سیصد و هفتاد و چند حدیث نقل کرده است. زمخشری در کتاب ربیع الأبرار می‌نویسد: ابوهریره چنین از خدا در خواست می‌نمود: «اللهم أعطنی ضرساً طحوناً و معدةً هضوماً و دبراً ثوراً»^۳

او هنگامی که به همراه معاویه به سوی کوفه می‌آمد می‌گفت: «مردم! پیامبر خدا فرموده مدینه از غیر تا وُعیر (دو مرز مدینه از دو سوی شهر) حرم من است، هر کسی در آنجا مرتکب خلافی گردد، لعنت خدا و لعنت کنندگان بر او باد. [البته تا اینجای حدیث صحیح است و او ادامه می‌داد:] و من شهادت می‌دهم که علی در این حرم بدعت گذاشته است!» او برای خوشایند معاویه بر مولی الموحدين (علیه السلام) جسارت نمود و قسمت دوم این روایت را به دروغ به رسول خدا (ص) نسبت داد و به خاطر همین دروغ و تهمت‌ش، معاویه او را به امارت مدینه منسوب کرد.^۴

۴- آسیب شناسی تفسیر طبری

قرآن کریم، این کتاب الهی، کتابی است بس عظیم الشان که در عالم وجود در رفعت و عظمت و در اشمال بر قوانین و دستورات متضمن سعادت بشری از ابتدای آفرینش تا انتهای آن نسخه مشابهی ندارد. ذات مقدس احدیت - جلت عظمته - در قرآن کریم از آن، با تکریم و تمجید یاد کرده و آن را به صفاتی همچون کریم، عزیز، مبارک، نور و مبین^۵ متصف می‌نماید. این صفات نشان از عظمت آن کتاب عظیم الشان

۱. فتونی نجفی، ابوالحسن، ضیاء العالمین فی فضائل الأئمة المصطفین، ۲۶۳/۱؛ ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء و... الاستیعاب در حاشیه اسد الغابة، ۱۵۵/۱-۱۵۶.

۲. عسقلانی، ابن حجر، الإصابة فی معرفة الصحابة، ۱۴۷/۱-۱۴۸.

۳. زمخشری، محمود بن عمر، ربیع الأبرار، ۲۱۰/۳.

۴. فضل بن شاذان، الإيضاح، ۳۹۱، ۳۹۴ تا ۳۹۵؛ معتزلی، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۶۷/۴.

۵. «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» واقعه/۷۸؛ «إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» فصلت/۴۱؛ «وَهُذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ» انعام/۱۵۵؛

الهی دارد و اگر مطابق دستورات آن عمل می‌شد جامعه بشری در اوج سعادت به قله کمال می‌رسید.

به دلیل این عظمت فوق العاده، تفسیر این کتاب شریف نیز دارای شرائط ویژه‌ای است که هر کسی را یارای ورود در آن عرصه نیست. علامه عسکری در این باره می‌نویسد:
این ورود باید بعد از تحصیل مقدمات لازمه [علمی که در فهم آیات الهی لازم است؛ از صرف و نحو و معانی بیان، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید، لغت، علم رجال، فقه و کلام] و از طرق صحیحی باشد که بدون تخصص در اینها به تعبیر بعضی از بزرگان ورود در تفسیر کلام الله بدون داشتن تخصص‌های لازم حکم قتل نفس محترمه را دارد؛ یعنی باعث گمراهی افراد جامعه می‌شود.^۱

مفسر باید دارای تخصص در زبان عرب عصر قرآن، تخصص در شناخت احادیث معصومین (علیهم السلام) و تخصص در علم رجال و درایه و اصول فقه باشد. رجوع غیر متخصص به منابع اسلامی و نوشتن و اظهار نظر وی نیز، خطری مرگ آور برای عقاید مسلمانان خواهد داشت.^۲ بنابراین با مراجعه به کتاب لغتی مانند المنجد یا أقرب الموارد نمی‌توان به دریای علوم و معارف قرآنی وارد شد و به استنباط پرداخت. امام زین العابدین (علیه السلام) در دعای چهل و هفتم از صحیفه سجادیه که در روز عرفه در عرفات - که در شریف‌ترین زمان‌ها و مکان‌ها خوانده می‌شود، به ما می‌آموزد که این حاجت مهم را از خدای تعالی در خواست کنیم که: «بار الها، یاریم کن که من پشتیبان ظالمین و یار و یاور آنان در محو قرآن نباشم».

به عبارت دیگر ورود به کلام الله از غیر طریقی که مبین حقیقی کلام الهی نشان داده‌اند،

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾ مائده/۱۵.

۱. علامه عسکری، سیدمرتضی، نقش ائمه در احیای دین، شماره هفتم مجلس ۲۱.

این کلام پشتوانه روایتی نیز دارد. مرحوم کلینی در کتاب ارزنده کافی در فصل «باب احیاء المؤمن»، ذیل آیه شریفه ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ (مائده/۳۲) از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت در توضیح آیه فرمودند: «من حرق أو غرق، قلت: من أخرجها من ضلال إلى الهدى؟ قال: ذاك تأويلها الأعظم» بنابراین بالاتر از نجات فرد از مهلکه جسمی، نجات روحی و بدتر از قتل جسمانی، اضلال و گمراهی فرد است. اگر دقت لازم انجام نگیرد و مؤلف از شرایط لازم برخوردار نباشد همان خواهد بود که اشاره شد یعنی جامعه را به قهقری راندن، نفوس را به نابودی کشاندن و مرتکب قتل روحی گشتن و....

۲. علامه عسکری، سیدمرتضی، نقش ائمه در احیای دین شماره ۷، ۷۹؛ درس ۲۱ از دروس نقش ائمه، ۷۹-۹۰.

نتیجه‌ای جز محو قرآن نخواهد داشت. لذا امام باقر (علیه السلام) نیز قتاده (از مفسرین عامه) را که از طبقه تابعین بود و بدون تخصص و بدون رجوع به مبینین حقیقی کلام الله، در امر تفسیر قرآن وارد شده بود به شدت نهی نمودند.^۱

ظاهر این است که با توجه به این راهنمایی امامان هدی، مفسرین شیعه در امر تفسیر مراقبت ویژه‌ای اعمال می‌نموده و دستور العمل‌های خاصی تجویز می‌کردند؛ به عنوان نمونه مفسر معاصر شیعه مرحوم علامه شیخ جواد بلاغی می‌نویسد:

بر هیچ مسلمانی جایز نیست در شأن نزول آیات شریفه و در تفسیر آنها به اشخاصی همانند عکرمه، مجاهد، عطاء ضحاک و... مراجعه نماید.^۲

مرحوم آیه الله خوئی هم در این باره در نامه‌ای خطاب به آیه الله مرعشی می‌نویسد: ... دیگر اینکه دو روز است مباحثه تفسیری را شروع کرده‌ام که فقط در ایام تعطیل بالمعنی الأعم مباحثه شود و مشغول نوشتن هم هستیم؛ مخصوصاً از جناب عالی التماس دعا دارم که به اتمام این عمل موفق شده و بتوانم علوم اهل بیت (علیهم السلام) را ترویج و منتشر نمایم؛ زیرا ملاحظه فرموده‌اید که غالباً تفاسیر مبنی بر علوم مأخوذه از قتاده، مجاهد و... است که اطلاق

۱. وقتی معاویه به سمرة بن جندب چند صد هزار درهم رشوه داد که آیه شریفه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (بقره/۲۰۷) را درباره ابن ملجم تفسیر کند، و آیه شریفه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْإِخْتِصَامِ﴾ (بقره/۲۰۴) را که درباره احنس ثقفی نازل شد بگوید [العباد بالله] درباره مولی الموحدين، امیر المؤمنین (علیه السلام) نازل شده است. او هم با کمال بی‌بروایی به این جنایت مهم اقدام کرد. (قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ۴/۲۶۹).

سمرة بن جندب با این اوضاع ایمانی اش و با کشتن هشت هزار شیعه در مدت شش ماه حکومتش در بصره و با اینکه در واقعه عاشورا پشتیبان ابن زیاد بود و مردم را به جنگ با امام حسین (علیه السلام) ترغیب و تحریص می‌نمود؛ راوی معتبر! هر شش صحیح از صحاح سته است.

یا تفسیر قرآن با روایات امثال خالد قسری که درباره مولی الموحدين (علیه السلام) کلمات الحادآوری می‌گفت تا جائی که ذهبی می‌نویسد: «لا یحل ذکره»: ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ۵/۴۲۵ رقم ۸۰۶.

جسای دقت است که اگر کلماتی که او بر زبان می‌آورده، تنها سبب و لعن بود رجالیون عامه آن را مطرح می‌نمودند، همان طوری که در ترجمه بسیاری از روایات صحاح نوشته‌اند. مزی رجالی عامی نیز در صفحات طولانی از کتابش تنها او را تمجید کرده است.

سؤال این جاست که آیا با روایات سمرة بن جندب، خالد قسری، عمران بن حطان، حریر بن عثمان، زهری، عروة، و عکرمه‌ها می‌توان کلام الله را تفسیر نمود؟ آیا این نمونه بارز محو قرآن نیست؟ آیا این گونه رفتار با قرآن، خذلان و کیفر سخت الهی را به دنبال ندارد؟ ﴿أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾ (زمر/۶۰).

۲. علامه بلاغی، محمدجواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ۴۵-۴۶.

لفظ علم بر آنها مبتنی بر مشاکله و تسامح است...^۱

ایشان در نامه دیگری به آیه الله مرعشی درباره تفسیری که به ابن عباس نسبت داده می‌شود، می‌نویسد:

تنویرالمقباس را که مرقوم داشته بودید در مصر در حاشیه قرآن طبع شده و بسیار مهممل و مزخرف است و محتمل نیست که از ابن عباس باشد و یقین که افتراء بسته شده و تفسیر حقیقی ایشان دسترس نیست. مرحوم آیه الله میلانی هم در کتاب صد و ده پرسش در پاسخ پرسش نهم راجع به تفسیر قرآن مجید می‌نویسد:

قرآن مجید کتابی دینی، علمی و معارفی است، کلیات مطالب را به طرز مخصوصی می‌فرماید، فقط به اقتضاء ضرورت مقام ارشاد و هدایت. گاهی قضیه‌ای را به طور اختصار بیان می‌فرماید و اساساً قرآن در عین اینکه آسان جلوه می‌کند بسیار دقیق و عمیق و کتاب درسی است که معلم و مفسر و شارح آن خاندان وحی علیهم‌السلام می‌باشند.

اینهمه در حالی است که امر تفسیر در میان مخالفین اهل بیت علیهم‌السلام با بی‌اعتنایی شدید ایشان به مفسرین حقیقی قرآن یعنی اهل بیت علیهم‌السلام صورت می‌گرفته است. صاحب تفسیر المیزان در رابطه با کنار گذاشتن عامه، اهل بیت علیهم‌السلام را از تفسیر قرآن می‌نویسد: «... و هذه أعظم تلمة انتلهم بها علم القرآن و طریق التفكير الذی ندب الیه...»^۲

از شواهد آشکار عدول از علوم اهل بیت علیهم‌السلام در امر تفسیر قرآن توسط عامه این است که سیوطی در کتابش *الاتقان* [نوع ۸۰] می‌نویسد: «در میان اشخاصی که در تفسیر از ایشان حدیث وجود دارد بیش از همه علی بن ابی‌طالب و کمتر از همه ابوهریره و ابن عمر و جابر و ابوموسی هستند». با این حال به عنوان نمونه با مراجعه به بخش تفسیری بعضی از مهم‌ترین منابع حدیثی اهل سنت، از جمله کتاب صحیح بخاری و سنن ترمذی می‌بینم

۱. نامه‌های ناموران، ۵۲.

۲. طباطبائی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیرالقرآن* ۲۹۶/۵-۲۹۹ (ذیل آیات مائده ۱۵-۱۹): «این [کنار زدن اهل بیت علیهم‌السلام از تفسیر قرآن] بزرگ‌ترین رخنه‌ای بود که علم قرآن از آن صدمه دید و رخنه پذیرفت و طریقی که مردم به طی آن مأمور بودند کنار گذاشته شد و راهی که درباره حدیث پیش گرفته شد [منع نقل و تدوین] سبب انقطاع رابطه علوم اسلامی گردید و در نتیجه به انقطاع از قرآن انجامید. درباره حدیث و علوم قرآنی، نه تنها راه صحیح پیش گرفته نشد، بلکه در دوران معاویه با کوشش تمام به محو ذکر و نام اهل بیت علیهم‌السلام و نابودی آثارشان پرداخته شد.»

که احادیث منقول از ابوهریره بیش از احادیث منقول از امیرالمؤمنین اش است.^۱ در عموم تفاسیر عامه و خصوصاً در تفسیر طبری، تلاعب به دین و خروج از روش تفسیری صحیح - که نتیجه‌ای جز اضلال نخواهد داشت، بیش از حد تصور است. چنان که بررسی خواهیم نمود طبری نیز از قافله سوگیری افراطی نسبت به مکتب خلافت عقب نمانده و در کتمان و تحریف وقایع و روایات مربوط به اهل بیت سهم خود را ایفاء نموده است.

۱-۴- کتمان در آیات امامت در تفسیر طبری

از مصادیق کتمان مناقب اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر طبری، کتمان شأن نزول آیات در مسأله امامت است. شأن نزول آیاتی که در این بخش انتخاب شده‌اند، از دیدگاه اکثر محدثین عامه در مورد اهل بیت علیهم‌السلام است. همچنین این آیات در دیدگاه تمامی علمای پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در شأن اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده است.

۱-۱-۴- ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۲

حضرت آدم علیه‌السلام از جانب پروردگارش کلماتی دریافت کرد و خدا هم بر او توجه نمود و توبه او را پذیرفت. در منابع عامه در مصادر متعددی نقل شده که آن کلمات نام مبارک پنج تن آل عبا بوده است، حال آنکه طبری در تفسیر خویش کوچک‌ترین اشاره‌ای به این مطلب نکرده است.^۳

۲-۱-۴- ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۴

منابع متعددی ذکر کرده‌اند که هنگام هجرت سید انبیاء علیهم‌السلام از مکه به سوی مدینه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام جهت مصون ماندن آن حضرت از شر کفار در بستر آن حضرت خوابید و جان خویش را فدای آن حضرت نمود؛ آیه شریفه بدان مناسبت و در مدح آن حضرت نازل شد.^۵

۳-۱-۴- ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾

۱. حکیم، سیدباقر، علوم القرآن، ۱۲۶-۱۲۸.

۲. بقره/۳۷.

۳. شوشتری، قاضی نورالله، إحقاق الحق، ۳/۷۹-۷۶، ۱۴/۱۴۸، ۹/۱۰۴-۱۰۶.

۴. بقره/۲۰۷.

۵. شوشتری، قاضی نورالله، إحقاق الحق، ۳/۲۳-۴۵، ۶/۴۸۱-۴۷۹، ۸/۳۳۵-۳۴۸، ۱۴/۱۱۶-۱۳۰، ۲۰/۱۰۹.

۲۲/۳۰-۳۲.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١﴾

در مصادر متعدد عامه در نزول آیه شریفه درباره اهل بیت (علیهم السلام) احادیث متعددی وارد شده است

اما طبری بدان اشاره نکرده است.^۲

٤-١-٤ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَاةَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^٣

این که آیه شریفه مربوط به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است، در مصادر عامه ذکر شده،^۴ ولی طبری آن را نقل نکرده است.

٥-١-٤ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۵

طبری ذیل این آیه شریفه اقوال مختلفی نقل کرده و مصدق اولی الامر را چنین معرفی کرده است: ۱- امرای لشکر؛ ۲- صاحبان فقه و فقاہت؛ ۳- اهل علم؛ ۴- اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله)؛ ۵- ابوبکر و عمر. وی هیچ اشاره‌ای به ائمه طاهرين (علیهم السلام) ننموده، حال آنکه حتی در مصادر عامه چنین منقولاتی وجود دارد.^۶

٦-١-٤ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۷

طبری در تفسیر این آیه شریفه سه قول مختلف نقل کرده که هر کدام منظور از قوم محبوب خدا را، انصار، قوم ابوموسی اشعری، و ابوبکر و اصحابش را معرفی کرده‌اند. حال آنکه صاحب غایة المرام^۸ از طریق عامه دو روایت نقل نموده که آیه درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. همچنین در کتاب شریف احقاق الحق^۹ از منابع عامه احادیثی که شأن نزول آیه را درباره حضرت دانسته‌اند، نقل کرده است.

۱. بقره/۲۷۴.

۲. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق ۳/۲۴۶، ۲۴۹/۱۴، ۲۵۵-۲۴۹/۲۰، ۴۷-۴۴/۲۰، ۷۶/۲۲.

۳. بقره/۲۰۸.

۴. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق، ۳/۵۳۶، ۳۸۲/۱۴.

۵. نساء/۵۹.

۶. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق، ۳/۴۲۴، ۳۴۸/۱۴، ۳۵۰؛ غایة المرام ۳/۴۸۷.

۷. مائده/۵۴.

۸. بحرانی، سیدهاشم، غایة المرام، ۵/۱۲۴.

۹. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق، ۳/۱۹۷، ۲۴۸/۱۴.

۷-۱-۴- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

طبری در تفسیر این آیه و بیان مصداق «ولی» روایاتی نقل می کند که مراد: ۱- درباره عباده بن صامت نازل شده؛ ۲- درباره هر که اسلام آورده؛ ۳- بعضی گویند علی بن ابی طالب، ۴- برخی گفته اند درباره عموم مؤمنین است. سپس حدیثی نقل می کند که مقصود جمیع مؤمنین هستند، لکن سائلی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمده و او در حال رکوع انگشترش را به وی بخشید. سپس حدیثی نقل می کند که درباره کسانی است که ایمان آورده اند. راوی گفت، می گویند: در حق علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است. او گفت که علی هم از مؤمنین است. سپس حدیثی از «عتبه بن حکیم» نقل می کند که آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السلام است و از مجاهد هم مشابه این حدیث را نقل می کند. آنچه جای دقت و تدبر است اینکه طبری لفظ «ولی» را در آیه شریفه «دوست و یاور» معنا کرده و نه به معنای سرپرستی و اولویت در تصرف! لذا اگر تمام اقوال نقل شده او نیز آیه را مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام می دانست، با چنین معنایی از «ولی»، آیه را از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام برگردانده کرده است.

۸-۱-۴- ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۲

طبری در تفسیر این آیه می نویسد: «منظور این است که اگر یک آیه از آنچه برایت نازل شده است را کتمان کنی، رسالت الهی را انجام نداده ای. سپس از مجاهد نقل می کند که: چون ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ نازل شد پیامبر گفت: من یک نفر هستم، چه می توانم کرد، اگر مردم علیه من اجتماع کنند؟! سپس دنباله آیه نازل شد که ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...﴾. در ادامه می نویسد: صحابه حضرت را حراست می نمودند، وقتی این آیه نازل شد حضرت فرمودند: «دیگر حراستم نکنید، خدا خود مرا نگه می دارد». حال آنکه عده بسیاری از عامه نزول آیه شریفه را در ابلاغ ولایت و وصایت مولی الموحدین علیه السلام نقل کرده اند

۱. مائده/۵۵.

۲. مائده/۶۷.

که مرحوم بحرانی و دیگران^۱ این اقوال را نقل نموده‌اند.

۹-۱-۴- ﴿بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُحْزِي الْكَافِرِينَ﴾

طبری در تفسیر این آیه شریفه همانند عده‌ای از محدثین و مفسرین عامه احادیثی نقل نموده که همه در این معنی مشترکند که ابوبکر در سمت خود و امیرالحاج بودنش باقی ماند و امیرالمؤمنین^{علیه السلام} فقط مأمور ابلاغ آیه براءت شدند.^۲ او سپس احادیث دیگری در تأیید قول خویش آورده است.

حال آنکه در تمامی احادیث شیعه و علاوه بر آن در تعدادی از احادیث اهل سنت، عزل ابوبکر از امارت حاج و بازگشت او به مدینه از مسلمات است.^۳ حتی ابن ابی الحدید در برشمردن عوامل کینه عایشه نسبت به امیرالمؤمنین^{علیه السلام} یکی از مهم‌ترین عوامل را همانا عزل ابوبکر از امارت حاج به واسطه امیرالمؤمنین^{علیه السلام} می‌شمارد.^۴ مرحوم علامه امینی به مصادر کثیری از عامه در اثبات عزل ابوبکر از امارت اشاره نموده است.^۵ به این مضمون که «حضرت رسول^{صلی الله علیه و آله} به علی^{علیه السلام} فرمود: خود را به ابوبکر برسان و او را به پیش من برگردان و خودت آیه‌ها را ابلاغ کن».^۶ «علی^{علیه السلام} گفت: پس من خود را به او رسانده، نوشته را از او گرفتم و ابوبکر محزون و گرفته حال بازگشت».^۷ «و ابوبکر از این عمل ناراحت شد».^۸

۱۰-۱-۴- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۹

۱. بحرانی، سیدهاشم، غایة المرام، ۴/۲۶۷ ح ۹؛ شوشتری، قاضی نورالله، إحقاق الحق، ۲/۲۱۵ الی ۲۲۱، ۳/۵۱۳، ۳۹-۳۲/۱۴-۱۷۲/۲۰-۱۷۵.

۲. «عن السدی: قال لما نزلت هذه الآيات... ومن كان بينه و بين رسول الله عهداً فله عهدة إلى مدته».

۳. بحرانی، سیدهاشم، غایة المرام، باب ۳۲۲، ۲۳ حدیث از طریق عامه و در باب ۳۲۳، تعداد ۱۶ حدیث از طریق خاصه به این مطلب اشاره کرده است.

۴. معتزلی، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۹/۱۹۵.

۵. علامه امینی، عبدالحسین، الغدیر، ۶/۳۳۸-۳۵۳.

۶. گنجی شافعی، کفایة الطالب ص ۲۵۴؛ حموی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطين ۱/۶۱.

۷. نسائی، الخصائص، حدیث شماره ۷۶.

۸. سیوطی، جلال الدین، در المنثور، ۳/۲۰۹.

۹. توبه/۱۱۹.

طبری احادیثی در تفسیر این آیه شریفه ذکر نموده که پاره‌ای از آنها «مع الصادقین» را «مع النبی و اصحابه» معنا کرده است و پاره‌ای هم «مع ابی بکر و عمر و اصحابهما»؛ و یک روایت نیز «مع المهاجرین الصادقین»^۱ حال آنکه احادیث فراوانی حتی از عامه در باره اینکه منظور از صادقین امیر مؤمنان و اهل بیت رسول خدا ﷺ می‌باشند نقل شده است. به عنوان نمونه مرحوم بحرانی هفت حدیث از طریق عامه در رابطه با اینکه منظور از صادقین امیرالمؤمنین ﷺ و اهل بیت طاهرین ﷺ می‌باشند^۲ و ده حدیث از طریق خاصه در همین معنی وارد کرده است.^۳

۱۱-۱-۴- ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۴
 طبری از مجاهد، او نیز از قول ابن عباس نقل می‌کند که «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»^۵ قال: «محبّة»، و ذکر آن هذه آیه نزلت فی عبدالرحمن بن عوف. با قطع نظر از احادیث خاصه حتی در منابع عامه احادیث متعدد در نزول آیه شریفه در شأن مولی الموحدين ﷺ آمده است.^۶

۱۲-۱-۴- ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۷
 طبری ذیل این آیه شریفه بارها حدیثی را تکرار می‌کند که به هنگام نزول این آیه شریفه پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «یا فاطمة بنت محمد و یا... انی لا أملك لكم من الله شیئاً یا فاطمة بنت رسول الله لا اغنی عنک من الله شیئاً سلینی لا اغنی عنک من الله شیئاً».^۸
 این حدیث با مسلمات آیات و احادیث فریقین در تضاد است. حضرت فاطمه ﷺ شفیعه بزرگ محشر و یکی از اعظم وسایل شفاعت سید انبیاء ﷺ می‌باشند.^۹
 سپس طبری در بیان واقعه «یوم الدار» حدیثی طولانی را نقل نموده که خلاصه‌اش از

۱. إحقاق الحق ۳/۲۹۶، ۱۴/۲۷۰-۲۷۵، ۲۰/۱۷۸-۱۸۰.

۲. بحرانی، سیدهاشم، غایة المرام، ۳/۳۷۲ و بعد.

۳. بحرانی، سیدهاشم، غایة المرام، ۳/۳۷۹ و بعد.

۴. مریم/۹۶.

۵. شوشتری، قاضی نورالله، إحقاق الحق، ۳/۸۲ و ۱۴/۱۵۰ و ۱۸/۵۴۱ و ۲۰/۵۱.

۶. شعراء/۲۱۴.

۷. بخاری، محمدبن اسماعیل، الجامع الصحیح، ذیل ارقام ۲۷۵۳ و ۳۵۲۷ و ۴۷۷۱. جهت آشنایی با مقامات حضرت صدیقه کبری ﷺ در احادیث فریقین به کتاب فاطمة الزهراء ﷺ بیانات علامه امینی رحمه و کتاب فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى ﷺ مراجعه شود.

زبان امیرالمؤمنین (علیه السلام) این چنین است:

هنگام نزول آیه شریفه سید انبیاء (علیه السلام) به من دستور دادند طعام مختصری آماده نموده و اقربای ایشان را دعوت کنم. با رفتار ابولهب در دعوت اول سید انبیاء (علیه السلام) مطلبی فرمودند و به من فرمودند برای بار دوم غذایی تهیه کن و من مجدداً مهمانان را دعوت کردم. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: احدی از عرب برای قومش چیزی بهتر از آنچه من برای قومم آورده‌ام نیاورده است... کدام یکی از شما در این کار یاریم می‌کند که برادر من و چنین و چنان [کذا و کذا] باشد. حاضرین خودداری کردند و من که کم سن‌ترین آنان بودم گفتم: یا نبی الله من وزیر تو می‌باشم، پیامبر فرمودند: که این برادر من و چنین و چنان [کذا و کذا] است، حرفش را گوش کنید و اطاعتش نمائید. مردم برخاسته و به ابوطالب گفتند به تو امر کرد که مطیع و فرمانبر پسر ت باشی.

طبری در تفسیر خود بر حقیقت و تاریخ ستم کرده و مهم‌ترین قسمت این روایت را حذف و به کلمه «کذا و کذا» تبدیل و تحریف نموده است.^۱ جالب توجه اینکه طبری خود اصل حدیث را به صورت کامل و صحیح در تاریخش آورده، اما در کتاب تفسیر آنها را حذف نموده است.^۲

۱۳- ۱- ۴- طبری ذیل آیه شریفه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۳ از عکرمه نقل می‌کند که این آیه درباره زنان پیامبر است! در حالی که او می‌نویسد که مقصود در آیه شریفه ﴿وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۴ نیز عایشه و حفصه‌اند که خدای تعالی می‌فرماید: «اگر علیه پیامبر از

۱. در دیگر منابع مهم عامه نیز این تحریف رخ داده است. همانگونه که ابن کثیر در تاریخش (البدایه، ۵۳/۳). و هم در تفسیرش (تفسیر ابن کثیر، ۳۰۲/۳). این فراز را به «علي أن يكون أخی و کذا و کذا» تغییر داده و این اثر هم در الکامل از طبری تبعیت نموده است.

۲. البته دقت در متن حدیث، خصوصاً بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) که «من وزیر تو می‌باشم» و این که قوم به حضرت ابوطالب گفتند: تو را امر کرد تا از فرزندت اطاعت کنی، خود نشان‌گر این است که سید انبیاء (علیه السلام) باید امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مقامی چون وصایت و وزارت داده باشند.

۳. احزاب/۳۳.

۴. تحریم/۴.

همدیگر پشتیبانی کنند خداوند و جبرئیل و صالح مؤمنان یاور پیامبر خدایند^۱.
 ۱۴-۱-۴- ذیل آیه شریفه ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۲ در تفسیر «حبل الله» می نویسد: حبل الله را به «جماعت»، «قرآن»، «عهد» و «اخلاص در توحید» معنی نموده‌اند. حال آنکه با قطع نظر از احادیث خاصه، حتی در مصادر متعدد از عامه «حبل الله» به معنی اعتصام به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) وراذ شده است.^۳

۱۵-۱-۴- ذیل آیه شریفه ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرَفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ...﴾^۴ در مصادر متعدد از عامه روایاتی است دال بر اینکه برترین آن بیوتات بیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بیت حضرت زهرا (علیها السلام) می باشد.^۵

۱۶-۱-۴- ذیل آیه شریفه ﴿وَقِفْوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۶ اقوال مختلفی را نقل نموده است. اما اشاره‌ای به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ننموده، حال آن که در منابع عامه نیز احادیث متعددی در ارتباط این آیه با ولایت آن حضرت وارد شده است.^۷

۲-۴- اعتماد به روایان غیر معتمد در تفسیر

نمونه‌ای از روایان مورد اعتناء طبری در کتاب تفسیر:

۱-۲-۴- قتاده: طبری در تفسیر خویش بیش از سه هزار مورد از قتاده روایت نموده است.^۸ امام محمد باقر (علیه السلام) قتاده را شدیداً از ورود به تفسیر قرآن نهی نموده و مورد انتقاد قرار می دهند:

امام باقر (علیه السلام) با قتاده برخوردی داشته و خطاب به او می فرماید: «شنیده‌ام

۱. نتیجه اینکه طبق گفته طبری، قرآن در آیه تطهیر اشخاصی را که در حد اعلاى قداست معرفی نموده، همان‌ها را در سورهٔ تحریم اشخاصی که علیه پیامبر خدا قیام می کنند بر می شمارد! در اینصورت آیا قرآن تا چه اندازه می تواند مبین واقعیات باشد؟!

۲. آل عمران/۱۰۳.

۳. شوشتری، قاضی نورالله، إحقاق الحق، ۵۳۹/۳ و ۳۸۴/۱۴-۳۸۶ و ۵۲۱-۵۲۲ و ج ۱۸/۵۳۵ و ۵۴۱.

۴. نور/۳۶.

۵. شوشتری، قاضی نورالله، إحقاق الحق، ۵۵۸/۳ و ۱۳۷/۹ و ۴۲۱/۱۴ و ۵۱۵/۱۸.

۶. صافات/۲۴.

۷. شوشتری، قاضی نورالله، إحقاق الحق، ۱۰۴/۳ و ۱۸۲/۱۴ و ۱۳۵/۲۰.

۸. دکتر علی شواخ، معجم مصنفات قرآن الکریم، ۲/ ۱۶۳ رقم ۹۹۹.

قرآن را تفسیر می‌کنی؟» قتاده: بلی. حضرت فرمودند: «از روی علم و یا به جهل؟ قتاده: با علم».

حضرت فرمودند: «اگر از روی علم تفسیر می‌کنی بگو تفسیر این آیه چیست که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿در میان آنها سیر و سفر قرار دادیم (و گفتیم) در میان آنها شب و روز با امن و آرامش سفر کنید﴾؟» قتاده: این آیه درباره کسی است که با زاد و راحله حلال به سوی بیت الله الحرام سفر می‌کند و به سلامتی به سوی اهلیش باز می‌گردد. حضرت فرمودند: «تو را به خدا قسم! آیا ندیده‌ای که بعضی به مکه می‌روند و دچار راهزنان شده و آذوقه و نفقه‌شان را از دست می‌دهند و چه بسا کشته می‌شوند؟» قتاده: بلی.

حضرت فرمودند: «وای بر تو ای قتاده! معنی آیه شریفه این است که کسی با زاد و راحله حلال رو به بیت می‌گذارد و در حق ما اهل بیت علیهم‌السلام دارای معرفت [و اعتقاد] است. همان گونه در قرآن مجید آمده ﴿خدایا چنان کن که از مردم به سوی آنها رغبت کنند﴾ و منظور خداوند، بیت نیست. [یعنی آیه شریفه دلالت دارد تمایل دلها به سوی افراد می‌گوید - با ضمیر الیهم - که در اشخاص به کار برده می‌شود و نه در موجودات دیگر] به خدا قسم که منظور دعای ابراهیم علیه‌السلام ما هستیم که قلب و دل هر کسی با ما باشد عملش قبول می‌شود و در غیر این صورت قبول نمی‌شود. ای قتاده، اگر شخصی این گونه به حج آمد در روز قیامت از عذاب جهنم در امان خواهد بود. وای بر تو ای قتاده! قرآن را فقط مخاطبین اصلی آن [معصومین علیهم‌السلام] می‌فهمند»^۱.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۳۱۱/۸ رقم ۴۸۵. «یا قتاده أنت فقیه أهل المصر؟» فقال: هكذا یزعمون. فقال ابو جعفر علیه‌السلام «بلغنی انک تفسر القرآن». قال له قتاده: نعم. فقال له ابو جعفر علیه‌السلام «بعلم تفسره أم بجهل؟» قال: بعلم. فقال ابو جعفر علیه‌السلام «فان كنت تفسره بعلم فأنت أنت، و أنا أسألك». قال قتاده: سل! فقال: «أخبرنی: عن قول الله عز و جل في سباء - ﴿وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ﴾ (سبأ / ۱۸) - قال قتاده: ذاك من خرج من بيته بزد و راحله و كراء حلال یريد هذا البيت كان آمناً حتى یرجع إلى

۲-۲-۴- عبدالرحمن بن زید بن اسلم: طبری در تفسیر خویش حدود هزار وهشت صد مورد از «عبدالرحمن بن زید بن اسلم» روایت نموده است.^۱ احمد بن حنبل و نسائی هر دو این راوی را تضعیف نموده‌اند. «ابن مدینی» نیز شدیداً او را تضعیف نموده و «ابن معین» در مورد او می‌گوید: «لیس بشی».^۲

۳-۲-۴- ربیع بن انس بکری: دکتر علی شواخ دانشمند عامی مذهب و نویسنده معجم مصنفات قرآن کریم می‌نویسد: «قسمت مهمی از اجزاء تفسیر ربیع ابن انس بکری در لابلای تفسیر طبری آمده است».^۳

۴-۲-۴- مقاتل بن سلیمان: طبری، هم در تفسیر و هم در تاریخش از روایات «مقاتل بن سلیمان» استفاده و نقل نموده است.^۴ ذهبی در سیر اعلام النبلاء^۵ درباره «مقاتل» می‌نویسد: بخاری گفته: او [از نظر رجالی] به هیچ نمی‌ارزد. سپس می‌گوید: و من اضافه می‌کنم که همه رجالیون بر ترک نقل حدیث از او و کنار گذاشتنش اتفاق نظر دارند، و وکیع هم گوید: که او کذاب بود.

۵-۲-۴- محمد بن حمید رازی: طبری از «محمد بن حمید رازی» در تفسیر نیز حدود هزار روایت نقل نموده است. بخاری درباره او می‌نویسد: «فی حدیثه نظر»؛ و صالح بن محمد گوید: «ما او را متهم می‌دانیم و من دروغ‌گویی ماهرتر از او ندیده‌ام». ابواسحاق جوزجانی گوید: «او غیر موثق است». نسائی هم گوید: «او ثقة نیست».^۶

أهله. فقال ابوجعفر عليه السلام: «شدتک بالله یا قتاده، هل تعلم أنه قد يخرج الرجل من بيته بزاد و راحلة و كراء حلال يريد هذا البيت فيقطع عليه الطريق فتذهب نفقته و يضرب مع ذلك ضربة فيها اجتياحه؟» قال قتاده: اللهم نعم. فقال ابوجعفر عليه السلام: «ويحك يا قتاده، ذلك من خرج من بيته بزاد و راحلة و كراء حلال يروم هذا البيت عارف بحقنا يهوانا قلبه، كما قال الله عز و جل «فاجعل أفئدة من الناس تهوي إليهم» (ابراهيم عليه السلام / ۳۷) - و لم يعن البيت. فنحن و الله دعوة ابراهيم عليه السلام التي من هوانا قلبه قبلت حجته و الآ فلا. يا قتاده، فإذا كان كذك كان امناً من عذاب جهنم يوم القيامة». قال قتاده: لا جرم و الله لا فسرتها إلا هكذا. فقال ابوجعفر عليه السلام: ويحك يا قتاده، إنما يعرف القرآن من خوطب به».

۱. دکتر علی شواخ، معجم مصنفات قرآن الکریم، رقم ۱۰۱۰.

۲. مظفر، محمدحسن، الافصاح عن احوال روات الصحاح، ۱۷۲/۳.

۳. دکتر علی شواخ، معجم مصنفات قرآن الکریم، ص ۱۶۴ رقم ۱۰۰۴.

۴. همان، ذیل رقم ۱۰۰۷ ص ۱۶۹-۱۷۰.

۵. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ۲۰۱/۷.

۶. مظفر، محمد حسن، الافصاح عن احوال روات الصحاح، ۴۱۷/۳.

۶-۲-۴- مسور بن مخرمه: یکی از روایان مورد اعتنای طبری «مسور بن مخرمه» است.^۱ «مسور» در زمان رحلت حضرت رسول ﷺ ۸ سال بیشتر نداشت، اما بخاری در ماجرای صلح حدیبیه از او حدیث نقل می‌کند. او در آن زمان حدوداً ۴ ساله بوده است. «مسور» ادعا می‌کند که در موقع شنیدن بعضی از احادیث بالغ بوده است! در قحذ او همین بس که ذهبی در شرح حال او می‌نویسد: «مسور، هیچ گاه نام معاویه را نمی‌برد، مگر این که درود و صلوات بر او می‌فرستاد!»^۲

اینان روایانی بودند که طبری از ایشان روایات بسیاری نقل نموده، حال آن که این افراد حتی در منابع رجالی عامه نه تنها توثیقی ندارند، بلکه اکثراً تضعیف شده‌اند. حتی اگر بعضی از روایت طبری در رجال عامه تمجید هم شده باشند، باز نمی‌توان به این تمجیدها اعتماد نمود؛ زیرا مبانی عامه در جرح و تعدیل با مشکلات و تناقضات بسیاری روبروست.^۳

۱. بخاری از «مسور» و حتی از «مروان» احادیث متعددی نقل نموده است. با اینکه مروان حتی لحظه‌ای هم پیامبر اسلام ﷺ را ندیده است؛ زیرا هنگامی که او شیرخواره بود، حضرت رسول ﷺ پدرش را تبعید نمودند و او هم به همراه پدرش تا زمان عثمان در تبعید بوده است.

۲. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ۳/۳۹۲.

۳. به عنوان نمونه:

«بسر بن ارطاة» که تاریخ، جنایات و کشتارهای بی رحمانه او را فراموش نمی‌کند، یکی از روایت عامه است. ابن حجر عسقلانی به عنوان یکی از رجالیون معروف عامه در کتاب رجالی خود الإصابه، در شرح حال «بسر» او را «مستجاب الدعوه» معرفی می‌کند.

«خالد قسری» دیگر راوی حدیث در مکتب عامه، با همه جنایاتی که مرتکب شده توسط «مزی» دیگر رجالی مشهور عامه به شدت توثیق و تمجید شده است.

«سمرة بن جندب» یکی دیگر از روایت عامه است. او هشت هزار شیعه را در مدت ۶ ماه به قتل رسانید و همچنین در لشکر ابن زیاد مردم را بر کشتن حضرت سید الشهداء^{علیه‌السلام} تحریص و تشویق می‌نمود. او با این حال راوی هر شش کتاب از صحاح سته است.

«عمیر بن هانی»؛ او در بیعت با یزید بن عبدالملک می‌گفت: «هجرة إلى الله و رسوله و هجرة إلى یزید!» او نیز راوی معتبر هر شش کتاب از صحاح سته است.

«عبدالله بن طاووس» که در رجال عامه راجع به او نوشته‌اند: «کثیر الحمل علی أهل البیت!» او هم راوی هر شش کتاب صحیح عامه است.

«عبدالله بن شقیق»؛ ابن حجر عسقلانی او را که دشمن سرسخت مولی الموحدين^{علیهم‌السلام} و سب کننده آن حضرت بود، در کتاب رجالی اش تهذیب/التهذیب، «مستجاب الدعوه» معرفی می‌کند. ابن معین نیز راجع به او می‌نویسد: «من خیار المسلمین!».

«زهیر بن معاویه»؛ او راوی هر شش صحیح عامه بوده است. او هنگامی که زیدبن علی^{علیه‌السلام} را به دار کشیدند، مأمور نگهداری از جسد بود، مبادا جنازه‌اش را ربوده و دفن کنند.

۵- عقاید مهم دینی در تفسیر طبری

در این بخش برخی از دیدگاه‌های طبری را درباره عقاید مهم دینی از کتاب تفسیرش مرور می‌کنیم:

۱-۵- منزلت رسول خدا ﷺ:

۱-۱-۵- تفسیر آیه دوم سوره فتح

طبری در تفسیر آیه دوم سوره فتح ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾ می‌نویسد:

یعنی در روایت صحیح آمده که پیامبر ﷺ آن قدر شب زنده داری می‌کرد تا قدم‌هایش ورم کرد. مردم گفتند: یا رسول الله خدا که گناهان گذشته و آینده‌ات را آمرزیده، با این حال شما این قدر عبادت می‌کنید؟ حضرت فرمودند: «آیا بنده‌ای شاکر نباشم؟»

سپس می‌نویسد:

در این مطلب دلیل روشنی وجود دارد بر اینکه نظریه ما [در عدم عصمت

«طارق بن عمر» در شرح حال او نوشته‌اند: «زمین از ظلم و جور او مملو گشته است». با این حال او نزد «مسلم» صاحب صحیح و «ابوداود» صاحب سنن، موثق است!

«ابراهیم بن یعقوب جوزجانی»؛ او یکی از اساتید جرح و تعدیل است که عامه خود در شرح حال او نوشته‌اند: «حروری المذهب»، همچنین او از مجسمه بوده و از اهل نصب و دشمنی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اهل بیت طاهرینش می‌باشد. در عین حال او راوی سنن ابوداود و ترمذی و نسائی است.

«زیاد بن جبیر»؛ او بر امام حسن و امام حسین (ع) جسارت نموده و بد می‌گفت. بزرگان عامه احمد حنبل، نسائی، ابوزرع، و یحیی بن معین او را توثیق کرده‌اند. او راوی هر شش صحیح از صحاح سته می‌باشد.

«عنبسه بن خالد»؛ در شرح حال او نوشته‌اند: «زنان را به فبیج‌ترین شکل شکنجه می‌نمود و به دار می‌کشید» او نیز راوی معتبر! بخاری و ابوداود است.

«قیس بن ربیع»؛ او نیز با مشابه همین اعمال، راوی معتبر ابوداود و ترمذی و ابن ماجه است.

مروان بن حکم نیز راوی هر شش صحیح است.

مغیره بن شعبه نیز راوی هر شش صحیح است.

ابن حجر در مقدمه صواعق محرقه می‌نویسد:

وقد قال أبو زرعة الرازي من أجل شيوخ مسلم: «إذا رأيت الرجل ينتقص أحدا من أصحاب رسول الله فاعلم أنه زندیق». برای اطلاعات بیشتر رک: «نظرة سريعة في أصول مباني أبناء العامة في الجرح والتعديل»، مجلة تراثنا، ش ۱۰۵-۱۰۶.

انبیاء] درست است و اینکه خدای متعال گناهان گذشته و آینده حضرت را به خاطر شاکر بودنش آمرزیده است.

باز ذیل حدیثی که پیامبر ﷺ می گوید: «من هر روز صد بار استغفار می کنم». طبری می نویسد:

اگر به غیر از معنایی که ما معنی می کنیم منظور باشد دیگر معنای معقولی بر استغفار پیغمبر متصور نمی شود؛ زیرا استغفار طلب آمرزش گناه است و اگر گناهی در بین نباشد هیچ معنایی برای استغفار باقی نمی ماند؛ زیرا محال است که گفته شود که: خدایا، گناهی را که مرتکب نشده ام ببخش و بیامرز.^۱

۲-۱-۵- تفسیر اَلْقَى الشَّيْطَانَ

طبری در راستای تسلط شیطان بر انبیاء ﷺ و حتی سید انبیاء ﷺ در سوره حج ذیل آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ...»^۲ روایاتی را نقل نموده که نه تنها ناقض عصمت است، بلکه باید گفت جسارتی بالاتر از این به ساحت انبیاء نمی توان روا داشت.

او می نویسد:

وقتی که پیامبر خدا ﷺ آیات ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى﴾ را می خواند شیطان بر زبان آن حضرت این کلمات را جاری کرد: تلك الغرائيق العلی..... اینها

۱. وبعد ففي صحة الخبر عنه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أنه كان يقوم حتى ترم قدماه، فقبل له: يا رسول الله تفعل هذا وقد غفر لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟ فقال: «أَفَلَا أكونُ عَبْدًا شَكُورًا؟» الدلالة الواضحة على أن الذي قلنا من ذلك هو الصحيح من القول، وأن الله تبارك وتعالى، إنما وعد نبيه محمدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - غفران ذنوبه المتقدمة، فتح ما فتح عليه، وبعده على شكره له، على نعمه التي أنعمها عليه. وكذلك كان يقول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إني لأستغفرُ الله وأتوبُ إليه في كلِّ يومٍ مئةَ مرةٍ». ولو كان القول في ذلك أنه من خبر الله تعالى نبيه أنه قد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر على غير الوجه الذي ذكرنا، لم يكن لأمره إياه بالاستغفار بعد هذه الآية، ولا لاستغفار نبي الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ربه جل جلاله من ذنوبه بعدها معني يعقل، إذ الاستغفار معنا: طلب العبد من ربه عز وجل غفران ذنوبه، فإذا لم يكن ذنوب تغفر لم يكن لمسألته إياه غفرانها معني، لأنه من المحال أن يقال: اللهم اغفر لي ذنبا لم أعمله. وقد تأول ذلك بعضهم بمعنى: ليغفر لك ما تقدم من ذنبك قبل الرسالة، وما تأخر إلى الوقت الذي قال: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ».

[بت‌های قریش] دارای مقام والایی هستند و شفاعت اینها پسندیده و مقبول است. هنگامی که کفار قریش این مطلب را شنیدند شادمان گشته و تعجب نمودند. مسلمانان هم که احتمال خطا و لغزش درباره پیامبرشان تصور نمی‌کردند وقتی پیامبر به سجده رفت و مسلمانان هم سجده نمودند. کفار قریش نیز که تمجید بت‌های شان را شنیده بودند به سجده رفتند... و سپس مردم از مسجد متفرق شدند. در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد ﷺ چه کردی؟ بر مردم چیزی را خواندی که من نیاورده بودم. پس پیامبر محزون گشته و خوف شدیدی بر او عارض گشت. خدای تعالی که بر پیامبر رحیم و رؤوف بود این آیه را فرستاد که پیامبر را تسلی بخشد که ما هیچ پیامبری نفرستاده‌ایم، مگر اینکه چون [آیات را] می‌خواند شیطان در خواندن [یا در آرزوی او] چیزی می‌افکند؛ پس خدا آنچه را شیطان افکنده بود از میان برده و آنگاه آیات خویش را استوار می‌کند. بدین‌وسیله خداوند حزن و غم پیامبر را از بین برد و از آنچه می‌ترسیدش خاطر جمع نمود.^۱

طبری با نقل این حدیث [که البته آن را در چند موضع تکرار نموده] سوژه‌ای به دست

۱. فلما سمعت قریش ذلك فرحوا و سرّهم و اعجبهم ما ذكر به ألهمهم فاصاخوا له، و المؤمنون مصدقون بنيتهم فيما جاءهم به عن ربهم و لا يتهمونه على خطاء و لا وهم و لا زلل، فلما انتهى إلى السجدة منها و ختم السورة سجد فيها فسجد المسلمون بسجود نبيهم تصديقاً لما جاء به و اتباعاً لأمره و سجد من في المسجد من المشركين من قریش و غيرهم لما سمعوا من ذكر الهتهم فلم يبق في المسجد مؤمن و لا كافر إلا سجد إلا الوليد بن المغيرة؛ فإنه كان شيخاً كبيراً فلم يستطع فأخذ بيده حفنة من البطحاء فسجد عليها ثم تفرق الناس من المسجد و خرجت قریش و قد سرّهم ما سمعوا من ذكر الهتهم.

يقولون: قد ذكر محمد الهتنا يا حسن الذكر و قد زعم فيما يتلوانها الغرائيق العلى و ان شفاعتھن ترضى و بلغت السجدة من بأرض الحبشة من أصحاب رسول الله ﷺ. و قيل أسلمت قریش فنهضت منهم رجال و تخلف آخرون و أتى جبرئيل النبي ﷺ، فقال يا محمد ﷺ ماذا صنعت؟ لقد تلوت على الناس ما لم أتك به عن الله و قلت ما لم يقل لك؛ فحزن رسول الله ﷺ عند ذلك و خاف من الله خوفاً كبيراً؛ فانزل الله تبارك و تعالى عليه [و كان به رحيماً] يعزّيه و يخفض عليه الأمر و يخبره أنه لم يكن قبله رسول و لا نبي تمنى و لا أحبّ كما أحبّ إلا و الشيطان قد ألقى في أمنيه كما ألقى على لسانه فنسخ الله ما ألقى الشيطان و أحكم آياته؛ أي فأنت كبعض الأنبياء و الرسل فأنزل الله [وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى الْقَى الشَّيْطَانُ...] الآية فذهب الله عن نبيه الحزن و أمنه من الذى كان يخاف و نسخ ما ألقى الشيطان على لسانه من ذكر الهتهم انها الغرائيق العلى و ان شفاعتھن ترضى... [طبرى، ابن جرير، تفسير ۱۷/۲۲۰ تا ۲۲۱]

دشمنان دین و قرآن داده تا کتاب آسمانی و آیات رحمانی را آیات شیطانی نامیده و در اذهان مخاطبین شک و تردید ایجاد نمایند. ماجرای «غرانیق» به تنهایی ضربه‌ای سنگین برای کتاب مقدس قرآن و اعتقاد مسلمانان بوده است. برخی از مستشرقین نیز که در آرزوی تخریب اسلام هستند به قدری روی این موضوع متمرکز شده‌اند که گویا در قرآن موضوعی غیر از این وجود ندارد. از مونته‌گمری وات مستشرق انگلیسی گرفته تا بوهل خاورشناس دانمارکی و سلمان رشدی، همه و همه سخت به این جملات طبری پرداخته و تمامی دین و قرآن را زیر سؤال برده‌اند.^۱

۳-۱-۵- روایت خرافی از بعثت پیامبر اسلام ﷺ

طبری بعثت رسول خدا ﷺ را به صورتی کاملاً زشت و خرافاتی نقل نموده است. او این روایت را از زهری و او هم از عروۀ بن زبیر و او نیز از عایشه نقل نموده است.^۲ ترجمه عبارات طبری چنین است:

عایشه نقل می‌کند ابتدای وحی به صورت رؤیای صادقه بوده؛ همانند دقائق اولیه صبح، سپس حضرت علاقه و محبت خلوت کردن را یافت و شب‌ها را در غار حرا پیش از آنی که نزد خانواده‌اش بازگردد به عبادت می‌پرداخت. ناگهان پیک حق آمد و گفت: ای محمد [ﷺ] تو رسول خدایی. پیامبر گفت: به زانو افتادم و دلم به لرزه افتاد. بر منزل خدیجه وارد شدم و گفتم: مرا بپوشان تا رعب و وحشتم رفت. باز او آمد و گفت: ای محمد من جبرئیلیم و تو پیامبر خدایی. سپس گفت: بخوان! گفتم: من خواندن بلد نیستم. پس او مرا دربر گرفته و سه مرتبه فشارم داد به حدی که طاقتم از دست رفت. سپس گفت: بخوان به نام خدایی که تو را آفریده، و من خواندم. سپس نزد خدیجه آمده و گفتم که بر خود نگرانم و ماجرا را برای او باز گفتم. او گفت که مژده بر تو به خدا قسم که خدا تو را خوار نمی‌کند؛

۱. علامه عسکری، سیدمرتضی، نقش ائمه (علیهم‌السلام) در احیای دین، ۴-۱/۴۳۱-۴۵۰. طبری در این مطلب دچار اشتباه فاحش دیگری نیز شده است؛ زیرا سوره حج سوره‌ای مدنی است و این خصوصیتی که او ذکر کرده راجع به مکه می‌باشد.

۲. طبری، ابن جریر، تاریخ، ۲/۴۷-۵۲؛ همو، تفسیر، ۳۰/۴/۳۰-۳۰۵؛ بخاری، محمدبن اسماعیل، الجامع الصحیح، ذیل رقم ۳ و ۳۳۹۲ و ۴۹۵۳ و ۶۹۸۲؛ مسلم، صحیح، ذیل رقم ۲۵۲.

زیرا پیوسته صله ارحام نموده، امین و راستگویی، مشقات را تحمل نموده، میهمان نوازی کرده و دیگران را بر مشکلاتشان یاری می‌دهی. سپس مرا به پیش ورقه بن نوفل برده و به او گفت: حرفهای پسر برادرت را گوش کن. ورقه بن نوفل از من سؤالاتی کرده و در نهایت گفت: این همان است که بر موسی علیه السلام نازل می‌شده، ای کاش زنده می‌ماندم و هنگامی که قومت تو را از شهرت بیرون می‌کنند یاریت می‌کردم. گفتیم: از شهر بیرونم خواهند کرد؟ گفت: بلی، هیچ شخصی همانند این مطالب را نیاورده مگر اینکه با مشکلاتی روبرو شده است.

این خلاصه مطالبی است که طبری پیرامون کیفیت بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطرح نموده است.^۱

۲-۵- منزلت برخی دیگر از انبیای الهی

۱-۲-۵- نقل نسبت ناروا به داود

طبری در تفسیر آیه **«وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ»**^۲ از قول سدی حدیثی

۱. سند این حدیث مورد تأمل است؛ عروه بن زبیر و زهری کسانی‌اند که در مسجد نشسته و از امیرالمؤمنین علیه السلام بدگویی و به آن حضرت جسارت می‌نمودند؛ حتی پسر عروه می‌گوید: «هر وقت پدرش نام امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌برد جسارت و بدگویی می‌نمود». (معتزلی، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۰۲/۴) لذا این افراد قابل توثیق نیستند.

دیگر اینکه بر طبق تواریخ مشهور، عایشه، چهار سال بعد از بعثت به دنیا آمده (ابن اثیر، اسدالغابه) و آن موقع حضور نداشته است تا بتواند بدون واسطه ماجرای بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله را مشاهده و نقل نماید.

از آن گذشته، جملاتی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شد، صراحت در این دارد که آن حضرت در نبوت خویش تردید داشت؛ در این تصویر فرشته وحی بر پیامبر نازل شده و قرآن را بر ایشان نازل نموده، بعد از آن پیامبر همچنان حاجت به یاری همسرش و تأیید ورقه بن نوفل (پیرمرد نصرانی و نابینای عصر جاهلیت) دارد تا قلبش آرام گیرد. تا اینکه حتی ورقه بن نوفل آینده پیامبر را به آن حضرت خبر دهد.

معلوم نیست چرا فرشته وحی آن قدر آن حضرت را فشار می‌دهد که پیامبر طاقتش تمام شده و قلبش مضطرب گشته تا جایی که حتی از شعور و درک خود و در آسیب‌پذیری مشاعر خویش به وحشت می‌افتد!! این مطالب نه تنها شایسته شأن الهی و نبوی نیست، بلکه حتی متناسب با مقام جناب جبرائیل فرشته وحی هم نمی‌باشد. درباره هیچکدام از انبیای گذشته چنین امری اتفاق نیفتاده است. این حدیث هم از نظر سند و هم از نظر متن و محتوا مخدوش است. برای مطالعه پاسخ مبسوط در این زمینه رک: العالمی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم؛ و شرف الدین، عبدالحسین، النص والاجتهاد، مورد ۸۴.

را نقل نموده که ضمن آن نسبت قتل و تصاحب زنی نامحرم را به حضرت داود، آن پیامبر برگزیده الهی، داده است.^۱

۱. «داود ایام زندگانی اش را به سه قسمت تقسیم کرده بود که در یکی به قضاوت در بین مردم می‌نشست و در دومی به عبادت پروردگارش می‌پرداخت و در سومی با همسرانش می‌گذراند و او را نود و نه همسر بود. او با خواندن شرح حال پدرانش ملاحظه کرد که همه خیرات نصیب حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب گشته است. عرضه داشت: خدایا همه سعادت‌ها سهم پدرانم شده به من هم همانند آنچه به آنان عطا فرموده‌ای مرحمت فرما. پس خدای متعال بر او وحی فرستاد که پدرانم ابتلا و امتحاناتی داشته‌اند که تو نداری. ابراهیم مبتلا به ذبح فرزندش و اسحاق مبتلا به از دست دادن دیده‌اش و یعقوب مبتلا به حزن و غم یوسف گشته بود، و تو به هیچ یک از اینها مبتلا نگشته‌ای. داود عرضه داشت پروردگارا، مرا هم همانند آنان مبتلا گردان و همانند آنچه را به آنان داده‌ای بر من هم عطا فرما. پس خداوند بر او وحی نمود که مبتلا خواهی شد و مراقب باش. پس داود مقداری منتظر ماند. ناگهان شیطان به صورت کبوتر طلایی در پیش پاهایش متمثل گشت در حالی که او در محراب مشغول نماز بود و دستش را دراز کرد که آن را بگیرد و کبوتر کنار رفت و داود هم او را دنبال کرد که کبوتر به روزنه‌ای دیواری نشست. در این اثنا چشم داود به زنی که مشغول غسل کردن بود افتاد و دید که او زیباترین زنها است. داود درباره‌ی او به تحقیق پرداخت. گفتند که او همسر دارد و همسرش در فلان لشکرگاه است. داود به رئیس آن لشکرگاه نامه‌ای فرستاد که همسر آن زن را به جنگ بفرستد و او را به آن جنگ فرستادند و فاتح برگشت. باز به او دستور داد به جنگ دیگرش بفرستد، تا چند بار این ماجرا تکرار شد. این بار دستور داد او را به جنگ دیگری بفرستند و او رفت و این دفعه کشته شد و داود زن او را تزویج نمود و وقتی با او خلوت کرد زمانی نگذشت که خداوند دو ملک را به صورت دو نفر انسان به پیش داود فرستاد که خواستند وارد شوند مأمورین جلوگیری کردند و آن دو از بالای دیوار محراب وارد شدند و داود ناگهان آنها را پیش خود دید و از آنها وحشت نمود. آنها گفتند وحشت نداشته باش. ما دو نفر با هم اختلاف داریم پیش شما به قضاوت آمده‌ایم، شما در بین ما به حق حکم و قضاوت کن و بی‌عدالتی نکن و ما را به راه راست راهنمایی فرما. این رفیق من نود و نه میش دارد و من فقط یک میش دارم و او می‌خواهد این یک میش مرا هم بگیرد که صد تا را تکمیل کند. پس داود رو به آن یکی کرده و پرسید تو چه می‌گویی؟ گفت: می‌خواهم که آن یکی را هم بگیرم و صد تا را تکمیل نمایم. داود گفت: ولو اینکه او نمی‌خواهد بدهد؟ گفت: ولو دلش نخواهد که بدهد. داود گفت: نمی‌گذارم این عمل را انجام دهی. او گفت: نمی‌توانی! داود گفت: اگر خواستی به این کار اقدام کنی اینجا و اینجا و اینجا را می‌زنم [نوک بینی و اصل بینی و پیشانی را] او گفت: ای داود تو خودت مستحقّی که این سه عضو را بزندی؛ زیرا نود و نه زن داری و اهریا [اوریا] یکی بیشتر نداشت که به فکر قتلش افتادی تا او را کشتی و زنش را تزویج نمودی. او فکر کرد و دید که چه کاری انجام داده و چگونه خود را مبتلا کرده؛ پس به سجده افتاده و شروع به گریستن نمود. تا چهل روز همانگونه مشغول به گریه بود، سرش را بلند نمی‌کرد مگر برای قضای حاجت. سپس به سجده می‌افتاد و گریه می‌کرد تا آن قدر شد که در اثر اشک چشم او از مکان سجده‌اش گیاه روئید. پس خدا بعد از چهل روز بر او وحی فرستاد: ای داود سرت را بلند کن و تو را آمرزیدم.

داود گفت: خدایا به چه طریقی بدانم که مرا آمرزیده‌ای و تو حاکم عدل هستی، در قضاوت اجحاف نمی‌کنی. اگر اهریا [اوریا] روز قیامت سرش را به دست راست یا چپ گرفته که از رگ‌هایش خون می‌ریزد و به پیشگاهت عرضه بدارد که خدایا پیرس از این که مرا به چه جرمی کشته‌؟ پس خدا بر او وحی نمود هرگاه چنین شد از اهریا بخشش تو را می‌خواهم، پس به خاطر من می‌بخشد و من در عوض به او بهشت و جنت

زشتی و قباحت این مسأله به حدی است که ابن کثیر [از علمای متعصب عامه] هم آن را رد کرده است.^۱

مرحوم طبرسی از مفسرین شیعه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت راجع به این موضوع فرمودند: «هر که این مطلب ناروا را به حضرت داود نسبت دهد من بر او دو حدّ جاری خواهم ساخت. یک حد به خاطر نبوت و یک حد به جهت اسلام».^۲

۲-۲-۵- نسبت تشکیک به زکریا

طبری در ماجرای حضرت زکریا علیه السلام ذیل آیه شریفه **﴿قَالَ رَبِّ اَنْىٰ يَكُوْنُ لىٰ غُلَامٌ ... قَالَ اَيَّتِكَ اَلَا تَكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمَزًا﴾**^۳ «وقتی خداوند متعال به حضرت زکریا مژده داد که فرزندی پارسا و صالح به او عطا می‌کند و حضرت زکریا عرضه داشت: پروردگارا چگونه مرا پسری تواند بود در حالی که مرا سن پیری فرا رسیده و همسر هم عجوزی است نازا. گفت: چنین است کار خداوند؛ هر چه بخواهد انجام دهد. عرض کرد: پروردگارا [به شکرانه این نعمت] آیتی مقرر فرما. فرمود: تو را آیت این باشد که تا سه روز به مردم سخن جز به اشاره نگویی».

می‌نویسد: «چون زکریا بعد از وحی الهی علامت و نشانه‌ای خواست در کیفر و عقوبت این کار دچار زبان گرفتگی شد».

حتی تفسیر المنار در ردّ تشکیک حضرت زکریا علیه السلام می‌نویسد:

از مطالب سخیف بعضی از مفسرین که به هیچ وجه شایسته مقام انبیاء نمی‌باشد گمان [نادرست] آنها درباره حضرت زکریا است که گویا او خطاب ملائکه را با وسوسه شیطان خلط نموده و خداوند به کیفر آن زبانش را مدتی بند آورد. ابن جریر طبری هم این مطلب را آورده که شیطان حضرت زکریا را به تشکیک انداخت و اگر افراط و جنون در برابر روایات زشت و نامربوط نبود هیچ مسلمانی این موضوع مسخره و پست را نمی‌نوشت و

می‌دهم. داود گفت: الان فهمیدم که تو مرا آمرزیده‌ای از آن پس دیگر قادر نبود به آسمان نگاه کند به خاطر حیا کردنش از خدا.

۱. ابن کثیر، تفسیر، ۳۰/۴.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۴۷۲/۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۶/۱۴.

۳. آل عمران / ۴۰ - ۴۱.

کسی که چنین مطلبی را بنویسد اگر در کتابش مطلب باطلی غیر از این نباشد، در برابر همین سزاوار است که مطلبش را بر صورتش بکوییم و او را جرح نماییم.^۱

۳-۵- اسرائیلیات^۲ در تفسیر طبری

۱-۳-۵- محمد حسین ذهبی از مفسرین معاصر عامه است، او که اخیراً در مباحث تفسیری بسیار مورد توجه قرار گرفته است در یکی از تألیفاتش به نام *الاسرائیلیات* اعتراف می‌کند که طبری و سایر منابع دست اول عامه در اخذ از روایات اسرائیلیات چیزی کم نگذاشته‌اند.^۳

۱. عبده، محمد، *تفسیر المنار* ۳/ ۲۹۸: «و من سخافات بعض المفسرین و التي لا تلیق بمقام الانبیاء ﷺ زعمهم أن زکریا ۱۱۱ اشتبه علیه وحی الملائکه و نداءهم بوحی الشیاطین؛ و لذلك سأل سؤال التعجب، ثم طلب آیه للثبوت. روی این جریر فیما روی ان الشیطان هو الذی شککه فی نداء الملائکه، و قال: انه من الشیطان. قال: و لو لا الجنون بالروایات مهما هزلت و سمجت لما کان لمؤمن أن ینکتب مثل هذا الهزء و السخف الذی ینبذہ العقل، و لیس فی الکتاب ما یشیر إلیه و لو لم یکن لمن یروی مثل هذا، لکفی فی جرحه، و أن یضرب به إلی وجهه. ۲. اسرائیلیات به روایاتی که تازه مسلمانان یهودی در میان مسلمانان به عنوان قصه تعریف می‌نمودند گفته می‌شود. این روایات که شامل مطالبی تحریف شده از کتب ادیان گذشته است، نقش بسیار مخربی بر میراث روانی اسلامی داشته است. این روایات تفسیر طبری را نیز به شدت تحت تأثیر قرار داده است.

۳. ذهبی، محمدحسین، *الاسرائیلیات*، ۳۴: « چون یهودی‌ها ملاحظه نمودند که قادر به جنگ با اسلام نیستند، عده‌ای از آنان تظاهر به اسلام نموده و پیروی آل بیت پیامبر ﷺ را بر خود بسته و داد مظلومیت اهل بیت ﷺ سر دادند و در حب و تقدیس آنها غلو نموده تا جائی که آنان را به مرتبه نبوت رساندند، بلکه بالاتر رفته و ابوبکر و عمر و عثمان را غاصب خلافتی که حق علی و ذریه‌اش بود معرفی نموده و احادیث و قصه‌های عجیبی در این باره ساختند که اکثرأ از اصول یهودیت گرفته شده است. یهودی‌ها زبانی شیرین‌تر از عسل و قلبی همانند گرگان دارند و برای ایشان ساختن داستان‌های دروغین سهل و آسان است. این داستان‌ها را ساخته و در بین افراد ساده لوح نشر دادند و عده‌ای هم گمان کردند که این‌ها فرمایش پیامبر خداست. حال آنکه رسول خدا ﷺ از این مطالب و از گویندگان و مروجین آن‌ها برئ است...»

او در ص ۲۰۴-۲۰۵ می‌نویسد: «ما باید منابع خود را از این گونه اسرائیلیات تهذیب نموده و منتشر کنیم. یک جلد از صحیح بخاری به این روش چاپ شده و جلد دوم آن در دست انتشار است. بعد از اتمام آن سایر صحاح را به این نحو نشر خواهیم نمود» [تاریخ تألیف این کتاب حدوداً ۴۰ سال پیش از این است (۱۹۶۸ م)] او با اینکه در ص ۳۳ از ابن خلدون نقل می‌کند که احادیث کعب الاحبار، وهب بن منبه، عبدالله بن سلام و امثال ایشان کتب تفسیری را بر کرده، ولی در صفحات دیگر کتابش به دفاع از این افراد و امثال ایشان می‌پردازد. او در صفحه ۲۰۶ اعتراف می‌کند که مؤلفین بعضی از این کتاب‌ها از شهرت علمی بالاتری برخوردار بوده‌اند همانند ابن جریر و ابن کثیر و پاره‌ای از مطالب اینها برای دشمنان اسلام منبع مهمی به شمار می‌رود که آن مطالب را سوز به حمله و هجمه بر اسلام قرار داده و به اسلام بتازند.

محمد حسین ذهبی با آنهمه عناد و دشمنی نسبت به مکتب اهل بیت ﷺ باز اقرار می‌کند که امثال طبری و ابن کثیر در نوشته‌های خویش از اسرائیلیات به شدت اثر پذیرفته‌اند.

۲-۳-۵- خانم دکتر «آمال محمد» از محققین معاصر اهل سنت - که به زبان عبری نیز مسلط است، بعد از تطبیق مطالب منقول در تفسیر طبری با نسخه‌های مختلف تورات، در کتاب خود *الاسرائیلیات فی تفسیر الطبری*، بر این مطلب تأکید می‌کند که قسمتی از تفسیر طبری متخذ از تورات است.

۳-۳-۵- دکتر عبدالصبور مرزوق در مقدمه کتاب *الاسرائیلیات فی تفسیر الطبری* می‌نویسد: شکی نیست که اسرائیلیات به کتب تفسیری راه یافته و در این کتاب عنایت و اهتمام خانم دکتر متمرکز بر آن قسم از اسرائیلیات است که در تفسیر طبری نقل شده است.^۱

وی بالخصوص بر روایات منقول از «عبدالله بن سلام»، «کعب الاحبار» و «وهب بن منبه» تأکید دارد.

مؤلف این کتاب در صفحه ۳۹ می‌نویسد:

گذشتگان درباره اسرائیلیات سهل‌انگاری نموده‌اند و اگر این طور نبود اینهمه اسرائیلیات به دست ما نمی‌رسید. مطالبی که اسلام، عقل و منطق همگی آنها را طرد و رد می‌کند! این کار سبب شده محققین معاصر به تلاشی دست بزنند که ساده و آسان نیست و آن همان مهذب و منقح کردن این کتب از اسرائیلیات و نصرانیات و اوهام و خرافات است تا پس از تنقیح، درخشان و خالص و سد راه کسانی باشد که در کمین ایرادگیری بر دین و قرآن و سیره پیامبران می‌باشند.

سپس عده‌ای از علمای عامه را که با این خرافات به مقابله و معارضه برخاسته‌اند نام برده و سپس می‌نویسد: «نامبردگان به مبارزه بی‌امان با این اسرائیلیات و روایاتش پرداخته و در پرهیز و اجتناب از این مطالب پافشاری کرده‌اند».^۲

او سپس درباره عموم مفسرین عامه می‌نویسد:

مفسرین قصه‌ها و اسرائیلیات را از افواه یهود گرفته و به عنوان تفسیر و بیان قرآن، این مطالب را به وحی ملحق کردند. حال آنکه بدون شک جائر نیست به غیر از گفتار معصوم و چیزی که اسلوب و الفاظ قرآن بر

۱. آمال محمد، *الاسرائیلیات فی تفسیر الطبری*، مقدمه، ۶.

۲. «شن رجال هذه المدرسة حرباً لا هوادة فيها على الاسرائیلیات و روايتها و بالفوا فی التحذیر منهاد التهویل من شأنها».

آن دلالت دارد مطلب دیگری بر آن الحاق شود.^۱

نویسنده این کتاب در صفحه ۳۸۰ می‌نویسد: «ان مطابقة نصوص الإسرائيليات عند الطبري بأصولها البرية لبؤكدا لعلاقة بينهما من جهة و يشير في نفس الوقت إلى المصادر التي جاءت فيها هذه الروايات».

و در صفحه ۳۸۱ می‌نویسد: «به عنوان نمونه ابن عباس، سلمة بن فضل و عكرمه و قتاده و مجاهد و سعيد بن جبیر [اساتید طبری] نقش مهمی در نقل اسرائیلیات ایفا کرده‌اند».

۴-۵- تجسیم در تفسیر طبری

مبحث توحید و خدانشناسی یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که میان فریقین مورد اختلافات اساسی بسیاری واقع شده است. خصوصاً در تفسیر آیات توحیدی قرآن کریم این اختلافات به اوج خود رسیده است. نسبت صفات جسمانی به خداوند متعال از مهم‌ترین خصوصیات توحید نزد اکثریت عامه است. طبری جزء قائلین به رؤیت خداوند متعال است. او در تفسیر بسیاری از آیات توحیدی، بر این عقیده خود پافشاری نموده است.

۱-۴-۵- رؤیت خداوند

ذیل آیه شریفه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛^۲ بعد از نقل اقوال مختلف درباره موضوع رؤیت خداوند متعال، خود به صراحت، صحت رؤیت خدای تعالی توسط انسان را انتخاب نموده و در تأیید رؤیت، استدلال می‌کند که:

«چون خداوند متعال در آیه‌ای دیگر از قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَجِوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾»؛^۳ «چهره‌هایی که در آن روز خرم بوده و به پروردگار خویش چشم می‌دارند».^۴ سپس اضافه می‌کند که: «رسول خدا ﷺ به امت خویش خبر داده که «انهم سيرون ربهم يوم القيامة كما يرى القمر ليلة البدر أو كما ترون الشمس ليس دونها سحب».

۱. این مطلبی است که شاگرد مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) مرحوم شیخ طوسی، هزار سال پیش از این، در مقدمه تفسیر خویش بدان تصریح نموده و آیات شریفه قرآن کریم هم بر آن دلالت دارد: «وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» که تفسیر قرآن بدون استناد به معصوم، قول به «ما لا تعلمون» است.

۲. انعام/۱۰۳.

۳. قیامة/۲۲-۲۲-۲۳.

۴. اما همین آیه در مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) این گونه توسط امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) توضیح داده شده است که: «... مشرقة تنتظر ثواب ربها». شیخ صدوق، توحید، ص ۱۱۶، باب ما جاء في الرؤية.

در ادامه پس از استدلال و نقل اقوال مختلف می‌نویسد:

اما اعتقاد صحیح در این باره همان است که روایات متظاهر از رسول خدا ﷺ نقل نموده‌اند که حضرت فرمود: همانا شما در روز قیامت پروردگارتان را خواهید دید همان گونه که ماه را در شب تمامش [بدون زحمت] می‌بینید و همان گونه که آفتاب را در حالی که ابری مانع آن نیست می‌بینید، و مؤمنان خدا را خواهند دید و کافران در روز قیامت از دیدار خدا محرومند.

و باز در تأیید این دیدگاه می‌نویسد:

و قولی که اولی به صحت است، همان قولی است که از قول حسن و عکرمه آن را ذکر کردیم که معنایش این بود که فرد خالقش را می‌بیند؛ و

این قولی است که روایات رسول خدا ﷺ نیز آن را تأیید می‌کند.^۱ همچنین ذیل آیه ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ...﴾^۲ چند حدیث در همین معنی نقل کرده و تأیید می‌کند که: «الزِّيَادَةُ النَّظَرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى».

نیز سه روایت از ابوبکر (خلیفه اول) نقل می‌کند که زیادت در این آیه همان «... النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ رَبِّهِمْ» و «النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ» و «النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى» است. و

۱. «و الصواب من القول في ذلك ما تظاهرت به الأخبار عن رسول الله ﷺ، أنه قال: سترون ربكم يوم القيامة كما ترون القمر ليلة البدر و كما ترون الشمس ليس دونها سحاب؛ فالمؤمنون يرونه و الكافرون عنه يومئذ محجوبون». و «و أولى القولين بالصواب، القول الذي ذكرناه عن الحسن و عكرمة من ان معنى ذلك تنظر إلى خالقها و بذلك جاء الأثر عن رسول الله ﷺ».

البته او در این اعتقاد تنها نبوده و بسیاری از مفسرین عامه با او همراه و هم عقیده‌اند. در این باره رجوع به منابع حدیثی و تفسیری عامه مطلب را روشن می‌نماید. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، رقم ۵۵۴، ۸۰۶، ۴۸۵۱، ۷۴۳۴ تا ۷۴۳۸؛ مسلم، محمد بن حجاج، الجامع الصحیح، رقم ۲۹۶ [۱۸۲]، ۲۹۷ [۱۸۱]؛ منصور علی ناصف، التاج الجامع للأصول، ۲۴۲/۴.

مؤلف التاج می‌نویسد:

«رواة الأربعة یعنی بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی همه این احادیث را ضبط و امضاء کرده‌اند». در تأیید این مطلب؛ حدود بیست و اندی سال پیش از این، از علمای عامه فردی به نام صالح ابراهیم البلهینی در کتابش عقیده المسلمین حدود پانزده عنوان در ادله تکفیر شیعه مطرح نمود که یکی از آن عناوین «انکار رؤیت خدا» توسط شیعیان بود. البلهینی می‌نویسد:

«قرآن راجع به رؤیت خداوند می‌گوید: «إلى ربها ناظرة»؛ و شیعه می‌گوید: «خدا قابل رؤیت نیست»، لذا شیعیان قرآن کریم را انکار نموده‌اند و با انکار قرآن کافر می‌شوند!!»

۲. یونس عليه السلام / ۲۶.

چندین روایت از عامر بن سعد و عبدالرحمن بن ابی لیلی و از قتادة و کعب بن عجرة نیز که زیادت در آیه شریفه «النظر إلى وجه الرحمن تبارک و تعالی» است.

۲- ۴- ۵- نشستن خداوند بر عرش

ذیل آیه شریفه ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۱ طبری بعد از نقل قول‌های مختلف، از مجاهد نقل می‌کند: «ان الله تبارک و تعالی یُقعد محمداً علی عرشه» و سپس به دفاع از این قول می‌پردازد.

۳- ۴- ۵- جستجوی خدا در قیامت در میان اهل آسمان

او همچنین ذیل آیه شریفه ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾^۲ و ذیل آیه ﴿إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلْمٍ...﴾^۳ روایتی طولانی را مطرح می‌کند که مضمون آن این است که ابن عباس گفت: در روز قیامت اهل زمین در میان اهل آسمان به دنبال خداوند می‌گردند تا او را می‌یابند!^۴

۱. اسراء/۷۹.

۲. فجر/۲۲.

۳. بقره/۲۱۰.

۴. ۲۸۸۱۵- حدیث ابن بشار، قال: حدَّثنا محمد بن جعفر وعبد الوهاب، قالَا حدَّثنا عوف، عن أبي المنهال، عن شهر بن حوشب، عن ابن عباس رضي الله عنهما أنه قال: إذا كان يوم القيامة مدَّت الأرض مدَّ الأديم، وزيد في سعتها كذا وكذا، وجمع الخلاق بصعيد واحد، جنهم وإنسهم، فإذا كان ذلك اليوم قيضت، هذه السماء الدنيا عن أهلها على وجه الأرض، ولأهل السماء وحدهم أكثر من أهل الأرض جنهم وإنسهم بضعف فإذا نثروا على وجه الأرض فزعوا منهم، فيقولون: أفیکم ربنا: فيفزعون من قولهم ويقولون: سبحان ربنا ليس فينا، وهو آت، ثم تقاض السماء الثانية، ولأهل السماء الثانية وحدهم أكثر من أهل السماء الدنيا ومن جميع أهل الأرض بضعف جنهم وإنسهم، فإذا نثروا على وجه الأرض فزع إليهم أهل الأرض، فيقولون: أفیکم ربنا؟ فيفزعون من قولهم ويقولون: سبحان ربنا، ليس فينا، وهو آت، ثم تقاض السموات سماء سماء، كلما قيضت سماء عن أهلها كانت أكثر من أهل السموات التي تحتها ومن جميع أهل الأرض بضعف، فإذا نثروا على وجه الأرض، فزع إليهم أهل الأرض، فيقولون لهم مثل ذلك، ويرجعون إليهم مثل ذلك، حتى تقاض السماء السابعة، فلأهل السماء السابعة أكثر من أهل سماء سموات، ومن جميع أهل الأرض بضعف، فيجيء الله فيهم والأمم جثي صفوف، وينادي مناد: ستعلمون اليوم من أصحاب الكرم، ليقم الحمدون لله على كل حال: قال: فيقومون فيسرحون إلى الجنة، ثم ينادي الثانية: ستعلمون اليوم من أصحاب الكرم، أين الذين كانت تتجافى جنوبهم عن المضاجع، يدعون ربهم خوفاً وطمعاً، ومما رزقناهم ينفقون؟ فيسرحون إلى الجنة؛ ثم ينادي الثانية: ستعلمون اليوم من أصحاب الكرم: أين الذين لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله، وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة، يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب والأبصار فيقومون فيسرحون إلى الجنة؛ فإذا أخذ من هؤلاء ثلاثة خرج عُقْب من النار، فأشرف على الخلائق، له عينان تبصران، ولسان فصيح، فيقول: إني وكلت منكم بثلاثة: بكل جبار عنيد، فيلقطهم من الصفوف لفظ الطير حبَّ السمسم،

۴-۴-۵- کرسی خدا و جای پای خدا بر آن

ذیل آیه شریفه ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۱ روایاتی نقل می‌کند که مضمون آن روایات این است که: «الکرسی موضع قدمیه».
سپس از عبدالله بن خلیفه، حدیثی نقل می‌کند که:

زنی نزد پیامبر آمده و گفت: دعا کنید خدا مرا وارد بهشت کند. آن حضرت، خدا را تعظیم نموده و گفت: کرسی او آسمان و زمین را فرا گرفته و او بر آن کرسی می‌نشیند به مقدار چهار انگشت هم اضافه نمی‌آید، سپس با انگشتش اشاره نموده و آنها را جمع نموده و گفت: عرش را صوتی است همانند صوت رحلی که بر او بنشینند و از سنگینی آن صدا کند.^۲

۵-۴-۵- نشستن پیامبر در کنار خدا بر کرسی

در تفسیر آیه شریفه ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۳ نیز طبری از قول مجاهد نقل و تأیید می‌کند که «يقعده معه على العرش». یعنی «مقام محمود این است که خدای تعالی بر همان تختی که خود نشسته است، پیامبرش را نیز کنار دستش می‌نشاند» و بر صحت و اثبات این مدعایش ادله‌ای نیز مطرح نموده است. در خاتمه به عنوان نمونه‌ای جالب توجه، خواننده محترم را به مقایسه‌ای موردی، میان تفسیر طبری به عنوان نماینده مکتب تفسیری عامه، در تفسیر آیه ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...﴾^۴ با تفسیر همان آیه در تفسیر نورالثقلین به عنوان نماینده مکتب تفسیری پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام) ترغیب می‌نمائیم.^۵

۱. فیحسب بهم فی جهنم، ثم یخرج ثانیة فیقول: إني وکلت منکم بمن آذی الله ورسوله فیلقطهم لقط الطیر حبّ السمسم، فیحسب بهم فی جهنم، ثم یخرج ثالثة، قال عوف: قال أبو المنهال: حسبت أنه یقول: وکلت بأصحاب التصاویر، فیلقطهم من الصفوف لقط الطیر حبّ السمسم، فیحسب بهم فی جهنم، فإذا أخذ من هؤلاء ثلاثة، ومن هؤلاء ثلاثة، نُشرت الصحف، ووُضعت الموازين، ودُعِيَ الخلاق للحساب.

۱. بقره/۲۵۵.

۲. قال: أتت امرأة النبي ﷺ، فقالت: ادع الله أن يُدخِلني الجنة! فعظم الربّ تعالی ذکره. ثم قال: إن كرسیه وسع السموات والارض وإنه لیقعُدُ علیه فما یفضل منه مقدارا اربع اصابع. ثم قال: باصابعه فجمعها وإن له ایطیأ كأیطیط الرّحل الجدید اذا ركب من نقله. . . وحدثني عن عبدالله بن خلیفه عن عمر بنحوه.

۳. اسراء/۷۹.

۴. بقره/۳۶.

۵. صاحب تفسیر المیزان می‌نویسد: «و من احسن ما جمعتة ازمنة المجاهدة بعواملها وخطته ایدی التحقیق باناملها

نتیجه‌گیری

روال تاریخی کتمان وقایع و مستندات روایی - تاریخی که گاه از سوی برخی بزرگان اهل سنت به آن تصریح و حتی توصیه شده است در دو اثر تفسیر و تاریخ طبری نیز مصداق دارد. طبری در موارد متعدد کلیدی و حساسی مانند آیات امامت و احوالات امامان و همچنین اختلاف صحابه که به طور طبیعی اقتضای آن را داشته که نشان دهنده حق و باطل باشد دست به کتمان واقعه آلوده است. از سوی دیگر او در اعتماد به گزارش‌گران و راویان اخبار به جمع‌گیری از افراد غیر معتبر و مجهول اعتناء نموده و تاریخ و تفسیر خود را مشحون از گفته‌های ایشان نموده است. او حتی بخش‌هایی عمده‌ای از اسرائیلیات را در کتاب تفسیری خود وارد کرده است. با بررسی فضای فکری او نسبت به مقام وحی و نبوت معلوم می‌گردد که نگاه حداقلی وی به جایگاه نبوت موجب آن شده کلام، گفتار و رفتار انبیاء را خالی از خطا، نسیان و حتی معصیت خدا نداند. به نظر می‌رسد این مهم نیز در یک سو به گردن اطلاعات، گزارش‌ها و روایات تاریخی - اسلامی دخیل بوده است. لذا آثار او در دو بعد «نیاورده‌ها» (آنچه را که او ذکر نمی‌کند) و «آورده‌ها» در کنار هم تصویری مشوه و غیر واقعی از حقایق تاریخی - وحیانی را ارائه می‌نماید؛ تصویری که گاه موجب طعنه خاورشناسان به دین اسلام شده است. آسیب‌های آثار او قابل قبول نیست و موجب سلب اعتماد از آنها می‌شود.

فی هذا الشَّانِ - أو هو أحسنه - هو کتاب نور التقلین...».

این است گوشه‌ای از اهمیت این تفسیر شریف که طالبین فهم و درک معنی کلام الله مجید باید این نعمت عظمی را قدر بدانند که مبادا در نتیجه کفران مشمول آیه شریفه ﴿وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ (ابراهیم ۷/ گشته و مبتلی به تفاسیری همچون تفسیر طبری گردند.

فهرست منابع:

- ابن اثیر، مبارک بن محمد، *اسد الغایة*، مطبعة اسلامیه تهران.
- ابن حجر، احمد هیشمی، *صواعق المحرقة*، قاهره، مكتبة القاهرة، ۱۳۸۵ ق.
- ابن حجر، احمد هیشمی، *تطهير الجنان*، [به ضمیمه صواعق المحرقة] قاهره، طبع میمنیه.
- ابن ماجه، محمد بن یزید، السنن، مطبعة عیسی البابی الحلبي.
- ابن کثیر، اسماعیل، *التفسیر*، بیروت، دارالقلم.
- اسدحیدر، الإمام الصادق علیه السلام و المذاهب الأربعة، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۳۹۲ ق.
- امینی، عبدالحسین، *الغدير فی الكتاب السنة و الأدب*، تهران، مطبعة حیدریه، ۱۳۷۲ ق.
- ، فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، تهران.
- ابن جوزی، سبط، *العلل المتناهية فی الأحادیث الواهية*، لاهور.
- بحرانی، سید هاشم، *غایة المرام*، قم، دانش حوزه، ۱۴۲۵ ق.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، *الجامع الصحیح*، ریاض، بیت الأفكار، ۱۴۱۹ ق.
- بلاغی، شیخ محمد جواد، *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات وجدانی.
- حسینی میلانی، سیدعلی، *استخراج المرام من استقصاء الافحام: بحوث و ردود*.
- ، *دراسات فی منهج السنة*.
- حکیم، سیدباقر، *علوم القرآن*، تهران، مطبعة اتحاد، ۱۴۱۳.
- جمال الدین، محمد، *قواعد التحدیث*، دارالنفائس، ۱۴۱۴ ق.
- جوینی، ابراهیم بن محمد، *فرائد السمطین*، بیروت، محمودی، ۱۳۹۸ ق.
- خویی، سید ابوالقاسم، *البیان فی تفسیر القرآن*، نجف، چاپخانه علمیه، ۱۳۷۷ ق.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد، *تاریخ بغداد*، دارالکتب العربی، افست طبع مصر.
- دیاریکری، *تاریخ الخمیس*، طبع دار شعبان.
- ذهبی، شمس الدین، *سیر أعلام النبلاء*، دمشق، دار الرسالة، ۱۴۰۶ ق.
- ذهبی، محمد حسین، *الإسرائيلیات فی التفسیر و الحدیث*، دمشق، دارالإیمان.
- ربیع، أمال محمد عبدالرحمن، *الإسرائيلیات فی تفسیر الطبری: دراسة فی اللغة و المصادر العبری*، قاهره.
- زمخشري، محمود بن عمر، *ربیع الأبرار و نصوص الأخبار*.
- سید بن طاووس، رضی الدین علی، *اقبال الأعمال*، تهران.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *طبقات المفسرین*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ، *الاتقان فی علوم القرآن*، بیروت، دارالمعرفة.
- ، *در المنثور*، قم، مکتبه مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
- شرف الدین، عبدالحسین، *المراجعات*، قم، موسسه آیه الله العظمی بروجردی، ۱۳۸۶ ش.
- شوشتری، قاضی نورالله، *احقاق الحق و ازهاق الباطل*، تهران، چاپخانه اسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان عن تفسیر آی القرآن*.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الأمم و الملوك*، قاهره، دارالاستقامة، ۱۴۰۸ ق.
- طبری، عمادالدین، *کامل بهایی*، تهران، سوق بین الحرمین.
- طباطبای، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران، چاپخانه حیدریه، ۱۳۷۶ ش.

- کلبینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، چاپخانه حیدریه.
- گنجی شافعی، محمد بن یوسف، کفایه الطالب، تهران، مطبعه فارابی، ۱۴۰۴ ق.
- فتونی التجفی، شیخ ابی الحسن، ضیاء العالمین فی بیان امامت ائمة المصطفین، قم، آل البیت (ع)، ۱۴۳۱ ق.
- قرشی، اسماعیل ابن کثیر، التفسیر القرآن، لبنان، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ ق.
- قمی، شیخ عباس، سفینة البحار، طبع اسوه، ۱۴۱۴ ق.
- عسقلانی، ابن حجر، الإصابه فی تمييز الصحابة، لبنان، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
- عسکری، سید مرتضی، نقش ائمه در احیاء دین، تهران، مؤسسه اهل البیت (ع)، ۱۳۶۱ ش.
- معتزلی، ابو حامد هبة الله، شرح نهج البلاغه، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ ق.
- محمد رشید رضا و عبده، محمد، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بالمنار، بیروت، دارالمعرفه.
- منصور علی ناصف، التاج الجامع للأصول، قاهره.
- مهدی، عبدالزهراء، الهجوم علی بیت فاطمه، بی جا.
- مفید، محمد بن محمد نعمان، الأمالی، المؤتمر العالمی لألفية الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
- ، الافصاح، المؤتمر العالمی لألفية الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
- ، الجمل، المؤتمر العالمی لألفية الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
- مناوی، عبدالرئوف، فیض القدير شرح جامع الصغیر من احادیث البشیر التذیر، لبنان، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
- نامه‌های ناموران، گزیده‌ای از نامه‌های رجال دینی و علمی... انتشارات کتابخانه بزرگ آیه الله مرعشی قم، چاپ اول ۱۳۸۹ ش.
- نسائی، احمد بن شعیب، الخصائص، کویت، ۱۴۰۶ ق.
- نیشابوری، فضل بن شاذان، الإيضاح، دانشگاه تهران، ۱۳۹۲ ش.
- مقالات:
- نظرة سريعة في أصول مباني أبناء العامة في الجرح والتعديل، تراننا، ش ۱۰۵-۱۰۶.